

C-140

Vol-2

به نام خداوند
 در این روزگار و روزگار
 که این دنیا را
 در این روزگار و روزگار
 که این دنیا را
 در این روزگار و روزگار
 که این دنیا را
 در این روزگار و روزگار
 که این دنیا را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

100-443887-100

درآمد دولت یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار تومان

١٠٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

100

[illegible]

[illegible]

بزرگ دادی بزرگ دادی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين

الذين هم خير خلق الله طهروا أنفسهم من كل دنس وطمسوا عن وجوههم

كل قبيح وكنوا من عباد الله الصالحين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين

الذين هم خير خلق الله طهروا أنفسهم من كل دنس وطمسوا عن وجوههم

كل قبيح وكنوا من عباد الله الصالحين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين

الذين هم خير خلق الله طهروا أنفسهم من كل دنس وطمسوا عن وجوههم

كل قبيح وكنوا من عباد الله الصالحين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين

الذين هم خير خلق الله طهروا أنفسهم من كل دنس وطمسوا عن وجوههم

كل قبيح وكنوا من عباد الله الصالحين

کلیه این امور و نیز هر چه در این باب است و اینها را

باید دانست و الله در این باره ظاهر است و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

مقرر است و اینها را باید دانست و اینها را

[illegible]

نیز در روی پیشانی و دهن و بینی باز را دیده بر دهان و لب و زبانی خوش
نگهبان از بلا شاهی نفوذ با بدش اندک گدازد و در دم شری
چو از رخ پندم در کشند با سلاطین عزت گزینان می باشد شایان گشته
ای دولت گزینان یار سحر و شمع و نور و جود و جود و جود
که در بند که چون آب حیوان بقلمت در انداخته و چو مقدس درون آفتاب
رخ او دیوار بر دیوار آب جو پرده از آتش خود در زنده
نه چون ام بیکه خود در تنه و دلارام در بر دلارام جوی آب
نشنک خشک بر طرف جوی بود از حانات بجان مستغفل
بیکار حسیب از جهان مستغفل و بیاد حق از خلق بگریخته و بیاد
ساقی نمی ریخته است از عجمان نشان بوشن و لغز و ناوینی
در خوشن گوپی عملکرد عزت نشین قدم های خاکی دم تشن
بیک نوره کوی ز جابر کشند بیک ناله شیری بهم برزند و جود و جود
چنان و چو آب بوی جود و جود خورشید تسبیح کور شب و روز
در اندام

و در این روز که از روزگار انداخته شد و در روزی حرف و حدیث کسی
 نوشتن او را دنیا و عقبی از او شل کرد و اگر کنند که اندر بر فلک امد و دوا
 عوایدش از عجب زیاده ملک جهان که اندر شب در روز جان داد
 مردم امد . بود خوشان نه بود کسی بد و هیچ نوشته ای نماند
 بر آنده عقل و بر سده دانش . قول نصحت بر سده و شمشیر
 بی دستان از بد و خوسد . بیا بیا و دلت بی قافله نه در دستم از حلالی
 بسند که ایشان بسند زده حق بسند همه عقل و خوشی این مورده همه بدیه
 بخور در آن سوی دهند نذر و جانب و اگر چه که بجز دانت چون بودا
 از دلی انوفین و بر علی حل سخی نذر . بیا خاک خوب مردان حق
 بر دامن خدمت ز مردان سبق بفرموده بر خود شغل که اگر آید باشد
 از دلو حلال حق . بود الله العلم بکتاب انفق

[illegible]

آن بجهت و بناظر و عظیم البدر و در کعبه و محل سجد و سجده از جمله
 و شایسته سفر طواف از آنوقت در پیش او دم بر سر خجسته گذاشت و در دل خود

ایضا تسبیح اندوخت و در یک شب روزه یک سراج الحلات و الدن امام

المسلمین حضرت امام اعظم ابوحنیفه ثوری که تقاضای کسزه صیانت

و منتهی کلمات شیخ عتیم محمد بن ابی صالح الله علیه و سلم رضی الله تعالی

عنه و حقیقه آنکه از ملک علین برادرش تقاضای کسزه و دست خود

بیاورد و با آنکه دست من انداخت و گفت نه خودم و دشمنی از سر

مبارک باد بر تو خورم و نه او ان طلب طلب خوشتر است

تجربه محو طلب خوشتر است خاطر معبد و به خجسته گذاشت و

گفته ما هر چه معطر ما بشو و اندیشه خجسته کنز بس ما بخاطر کسزه معطر بزنه

باید آن امر را بر زنده انکسنت شمیم و صیقله مفاصله کسزه کنز بس

در این مقام که بر زبان آورده است از این جهت است که
در این مقام که بر زبان آورده است از این جهت است که
سند گفت ای شما مغرور است خود پس اندکی رده رفته بودم و علم
بر یافت کرده نام بسیار و حساب یاران در تبه معز کاوال عمارت
برده شده داشت رها و عمر افترار خیمه گفته رند و تلف ایام
الحق بسیار بر این و عمارت ابدی گفت ای حافظ چرا بر این
دغم زده شده ای زبان خود بگو که گفته زبان تو در شایسته است
فالسبب عدم را حلقه ای از وانی الاچار نشیم ساعی که نشسته باشد که
کج جا عمارت کعبه سوار معجزه سوار عمارت خود را پس با آمد
مظفر ابدی و در صورت حال با وفوف باخته با و احسن از این
و اقل نشسته و در میان کار مطلوب عمارت و ما زیارت
با کوه شرف بایست و عمارت و غیر اینها و در عمارت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

و من بعد از این

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

که در این کتاب

[illegible]

شیرا انصاف و عدل و حقوق را غلبه بر استیلا و ستم کردند

[The document contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style, which is mostly illegible due to extreme fading and heavy ink bleed-through from the reverse side.]

[illegible]

والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

عز وجل
عن الصادق عليه السلام

عن الحسن بن محبوب
عن حماد بن عمار

عن حماد بن عمار
عن حماد بن عمار

عن حماد بن عمار
عن حماد بن عمار

عن حماد بن عمار
عن حماد بن عمار

عن حماد بن عمار
عن حماد بن عمار

[illegible]

[illegible]

کسب می گشتند بر جاستند برادر شریف اوشان فاتحه خوانند و بر قبر
 کعبه علی که مقبول و مقدر نظر پاک ایشان بود فاتحه خوانند و نگاه که
 بپروان آهنگ این بنامند سوال ارد که با حضرت عفو ایشان بود شاه
 سزوت و علی قلندر فاتحه خوانند و بر تربت کودکی مقبره حضرت عارف
 ایشان بود باعث این جبهه بود فرمودند که هرگاه که ما تقدیر یار است
 اوشان بودیم بمقامه بگیرد روح پاک ایشان هم رجاستند و استنیم
 که روح پاک ایشان فاتحه خوانیم فرمودند که فاتحه شما بخوانند و شما
 در حق کافی است اگر فاتحه خوانند است در حق این بود خوانند پس
 موافق اینست اوشان برادر شریف اوشان فاتحه خوانند و بر قبر
 المودود که فاتحه خوانند اللهم العلی التوفیق و موافق علی کل شیء غیره
 اللهم العلی اللہ و در کرامت رز ایشان را تانوف است تمام
 ایشان حسرت بر دمل دوست خرد و دوست شایسته کام است
 منتهی است و الله اعلم بحکمته این فقره بر فقره است

[illegible]

خداوند که بزرگوار است بابت بنا بر حضرت غوث الثقلین میرزا
 محمد تقی صاحب الطهر و پاکدامن و سید عالم است بر این که
 در این حق خود را در پیش آنحضرت رضی الله تعالی عنده انفاق
 خواند و بفضیلت پناه بر سید سلیمان خواجه کرده و فرمودند که این کلام
 باد و الله اعلم بالصواب که در چیزی از این خارج و مقهور و شخص
 شخص نیست بعد چارچرخ و از همان شخص بکتاب حضرت رضی
 الله تعالی عنده و آنکه باینکه عرض مطلب خود در پیش آنحضرت
 رضی الله تعالی عنده و بکتابت آنکه در کتاب خود و الله اعلم بالصواب
 که در کتاب آنحضرت و در کتاب آنحضرت رضی الله تعالی عنده
 که در کتاب آنحضرت و در کتاب آنحضرت رضی الله تعالی عنده
 که در کتاب آنحضرت و در کتاب آنحضرت رضی الله تعالی عنده

باز مو انجا که از آن شخصیت بخت و طالع داشتند و خود را که میخواستند
 تقدیر خود را از پیشتر بر میگزیدند و برود بخدا ام را نشان دادند که این را از سر
 بردارید و برانید پس آن شخصیت آن تقدیر گرفته بصورت درآمد
 کان پیرون رفت السدوی التوفیق و هو علی کل شیء قدیر
 او بسیار چون عوالم اناس من برای عزیز که در داری عقل و هوک
 فهم او را که قیصر همچو ذات انزوی است مدبر عالم محط است
 هر یک یک باشد نیز عیب عالم هو الله اعلم بحکم و تقدیر
 عالم بگری نبوده قوم افعان پیش آن خفیه است که در عالم
 هر ساخت که این عارفان است شوق بلوایی و اراعه است که در
 و در دل خود بداند که عالم از حد گاه از حد است و در هر یک
 حضرت به هم میخیزد و از آن بزرگوار است که در عالم

[illegible]

[illegible]

بدل بنی برکت کینه دریا شده رسیدیم نزدیک کینه
رسمه از راه لب عدم روانی کشیده و اتفاق سکوت
در آن شمر بر از محبت و مهر در افتاد و در آن شمر به ملاحت
از لطافت و در بود یک بزرگ و بزرگان به شمر به ملاحت
در اهل علم باطن و تر شده بود اکثر مردم خاص و عام نسبت
حجت و موبد را و موبد ارشدند در مسجد که ما با آن سکوت
کرده بود در همان مسجد آن بزرگ از تعجب آمده تا
یک نیم باسی روز یاد اله میکرد و دیگر حافظ قرآن نیز به کینه
هر یک از آن بزرگ با رنیدند به حجت بود و این را به نظر
و محبت جدا که به باطن و مکتف بر آن شده که به باطن
به پیش باید که به کینه از اعراض کردم و رفتی و دیگر از خانه
به راهی که

بسیار بدی بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 بزرگ بود بیشتر از آنکه بزرگ شده بود و بطرف شهر

که آنکه بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه

و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه

و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه
 و بزرگ شد و بپوشید تا در غایت از راه خود کرده باشد آنکه

اولی کاتب از دست خود بر کتب خود در دست خود
عادت نمود و مشغول به کتب خود و کتب دیگران
نمود و بنگاه چند روز به در این راه اندام خود عبور در باب خود نمود
بر مایه است که بر او سعادت یافت در کاتب باب در دست خود
و خود در او از او کز درون حج در دست بنگاه و چند نام با خود
رفت در این شب به در در حرم حوت که مشرف
احمد کاظم در این عصر چند روز به در حرم حوت
و حضرت میر و سکر خیر الله تعالی در حرم حوت بهمان
قد و قامت و لباس سعادت مبارک اصلی خود و سکر
خیر علی مرتضیٰ حکیمیت تا رسید بهمان مشرف
و در این عصر به این راه اندام خود عبور در باب خود
کبریا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وعلينا وعليهم

والسلام

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وعلينا وعليهم

والسلام

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وعلينا وعليهم

والسلام

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

[illegible]

پروانه دامن کجکوت پیر کرانه گرفت تا همه در دامن راهب اسباب جانشینان
 خود سوار گشتند و بکنداره دبیای شور واقع بهوش شدند و از انجا در پیشگاه
 برای زیارت پرفاقت قطب قطب شیخ مسیح و الله با حضرت شیخ
 میرزا الدین کج سکرتمه العلیه و سه روز پیش از عرس حضرت ابن بیف
 شده سعادت ابدی فیض و نکات مریدی حاصل گردید و بیکه خادم حضرت
 پیر و سبکداری العلیه عنده یکجاست زیارت حضرت شیخ رحمه الله و انشا
 بگویند باین بیان سلامتی شود ظاهر گردد که باریخ شانزده ماه صفر سال
 حضرت پیر و سبکداری العلیه و اصل حق شود اند اگر چه از روی ظاهر
 سلطنت عالم است و راکد است و کوس رحمت الواحیه و اسباب
 بسیار این زمین مشهور و بایده حقیقه که مالک ملک فاسوت و سلطنت
 و جبروت و لا اله الا الله و تعالی از گردیده خدمت نورانی مطهر از

باید و جانی که این پیشانی است بدانجا پیش ایشانست در پیشانی او

بر او رنگ یکین بر یک بزرگی جلوس مینست مانوس نمیمد تا هم نعمت از فرود

دمیوه با پیشانی شد از امارت باطن فرمان طالبان بقا و توان کرامت

حکومت و فرماندهی و شوکت و حشمت و جاه و جلال و حل مشکلات و عظام

۱۲ آنحضرت رضی الله تعالی عنه تا ابد باقیانم قیامت در هر دو جهان چه ظاهر چه

روشن و جلوه پذیر خواهد داشت و الله تعالی از شنیدن این خبر شد شاد

و این اواز که از او آید فی الصور یا مبداء طوطی جانم تو جز شمع با نوحه

مانی دانه بدست و باس بزرگ بزرگ خوش حالی خوشی با جا

سپاه مانده کانی تبدیل داد و با بر و بلند پروازی عیش و عشرت را

و گر نیز محبت مانده اندر حجت و نهادن هزار ابواب غم و پریشانی بر

این آورده بودیم حیرانی و ناتوانی کد ده کرد و بدیدین اندوه و غم

بجای بیارت حضرت سنج رحمه الله علیه فیض یاب بشوم فرمودند که از
 همیشه دروازه ماکذ کرده بروز و قاره همیشه تسبیح بر دست خود گذر کن که حق تعالی

جل شانم از فضل و کرم خویش برای بجات بندگان خوان دروازه را همیشه بر دست

الستاس چهار پنج روز در پنجاه و نه روزه تسبیح بیارت روضه پاک حضرت پیر

رضی الله تعالی عنه سعادت اندر گذارم و از دروازه همیشه روزه منوره حضرت پیر

تعالی عنه گذر کرده و دست و پست بر روی ماعل معهم و از دروازه همیشه دروازه منور

منوره انحضرت رضی الله تعالی عنه است

چون باب بیت الصیق برادره از جاده عیسان غریق زهی باب بر کور و دخل یافت

پیر کار خود را از دخل یافت زهی باب بر کور داشت اندر و بمن آمد زانش و بی او

زهی باب چون یکیمه شریف ز نور الهی شد این هم شریف زهی باب چون باب

الحرم که بمن و خدایشین بخت غلام زهی باب بر گوازان کرد داشت زنج و غلام

بر خدمت امانت و امانت را به چون امد علی التوفیق و بهر چه که میسر شود
 و امور و دامن گیر گردانند و در که برت و رسانند و انفراد اگر مستحق اند
 مکن احتیاط: زیرا بهر چه پیش مشکل آسان برار مکن خدمت بهر خود را
 رخصت که نارسته باشی بر روز شمار مشغول از خدمت دیگران که یکسان
 نزدیک و دور کار طلب کنی و حاضر یک ای اخبر بهین است رضا مندر کرد کار
 نماید از شرف و توانی بهر خدمت که بهر چه پیش خارج کار مکن کار بدای توانی بخت
 صد کردن اولی است ای بهر شیار کرم پیشه که گوشتی چون علی بهاری بهر خدمت
 اندر کنار خدمت ازین و از آن سرچ که در دوسری می شوی کامکار دل
 بهر کار که حاصل نیاید بفضل خدای شوی تا بعد از بروخی خوشبوی و قلب میر
 ز منتقلی و بهر شکار اگر وصل حق خواهی ای ارجمند بیان خدمت بر کن
 اعتبار و دستان اهل و نهاد و سبب غرض و پیش از آنکه کر باشد و حق خود مانند پیش

نانوای دو سیاه و سنان حق کبریا در محبت فوق ترا و خوش آمد
 به او الله اعلم و روزی حاجی حرمین شریفین به خود و از فاضل
 امام حسن علی علیه السلام همیشه زاده انقدر بر تقدیر ظاهر و در کتب و در زیارت
 سرگشته بود و سعادت حضرت پیر و سید رضی الله عنهما در دست چنانچه در محبت
 سرگشته بود و آن خاتمه اختصار برضی الله تعالی علیه السلام شده و بدیده که آن حضرت رضی الله
 تعالی عنه در دست و به پند عالم تقصیر است علم عربی بخواند و از احوال علیان چون
 گروه او چهارده ساله زنده نشسته اند و روزی که رفت و در آن راه استادین و با
 از تقصیر بسبب این طالب از درس فارغ نوز سعادت قدس و صاحب خاتم در آن
 استاد بکشی که بوردن ظاهر از در و غایت علم من نقش در اینجا بر استاد گفتیم
 زیارت پاک و قدس و حضرت تلمیذ و یار او گفت بر وجه اسما و تقصیر و در آن
 در باب و در آن که در حضرت پیر و کتب و استاد علیه السلام و قبل از این است که
 گفته اند و در آنجا که در مصطفی علیه السلام و قاتم ارس و الله اعلم و در آنجا که

که بیست یک محدث خاتمه بهم می رسد و بعد از این بیست و یک می باشد
 آخرین محمد صالح علیه و سلم پس است پس گفته آنکه در بدو دل این خفته دل
 پس رفته بدو است عظمای قوم موسی آنحضرت رضی الله تعالی عنه
 شرف اندوز داری گشتم الحمد لله و لا اله الا الله که اگر بخواهد اظهار حقیقت این مقام
 آن بر خود را عادت کرد و از حاجی اینها در این شرح بیان تو می توانی
 آن بر خود را از بیفقیه بر نفیر سوال کنم اولادیدن استباه خوانی را چند آن
 اعتبار نیست و معتبر باید دانست اما در فهم ناقص من چنین می آید شاید به این صورت
 بود باشد که از خود در دین آن پاک نفس و صاحب دلان صفاتی اندرون است اولاد
 است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بار خاندان چیست اهل بیت با ازال الف محمد
 صلی الله علیه و سلم و اخلق و اوصاف ظاهریه و باطنیه و ولادت کامل محمد صلی الله
 علیه و سلم نبوده باشد و بیست و یکم خاتمه آن همه حضرت بر دستگیر رضی الله تعالی عنه
 باشد اگر اولاد صاحب دل را از روی اخلق جمیده و اوصاف جمیده و علم ظاهری و باطنی
 و کل ولایت محمد صلی الله علیه و سلم می رسد محمد صلی الله علیه و سلم مضاعفه نیست و اولاد

در اسلام ناموس و ملکوت و جن و انس و در کتب منسوخه و در فرائض محمد مصطفی صلی الله علیه
 و سلم و در ابد و عالم دنیا و آخرت و کوفی بر همین بلیغ محمد است صلی الله علیه و سلم
 که میفرماید من در زمانه انجمنه و مملو است در دافعی بخت بر دو سال گزیده و الدون فی
 فقی و موعظه علی شیخ فقیه که شمع اوده در دو جهان است محمد اکبری نوحه شن بران
 که در روز محمد امدادی عمل بسته سطره اندازن و خوش خوان
 صلی الله علیه و سلم حاجی در میان سرفرازان و سواران و اراکانی امام حسن طالع الله
 بنسب و بزرگواران که در جواب و مهم که حضرت سرور کائنات علیه السلام و محمد
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر چهار بابی در رانده اند اما بصورت است ازین باب
 است از او کان حضرت امامین معصومین شهادتین مقبول منفقور و امام حسن
 رومی الدنای غلام صلی الله علیه و سلم چهار بابی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلق از دنیا تا آخرت
 و رتقی از اعدای و این باز میزند شرف و حضرت ابی بنی که لغای است و شهادت
 و کتب تیره بطور فزین آنحضرت برضی الله تعالی عنهما است که در این آن حضرت
 الحی خالول خیر است فاطمه الزهراء و محمد از ولج سطره است شهادت که در این میکند
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینان میفرمایند که الله تبارک و تعالی بطوری و تبار

که ز شای اوست مرا خواهد داشت و من از شما دور و جد نیستیم هم وقت و
 حال با شما هستم ای پادشاه در وصف رسول خدا شهنشاهی ملک
 قدسیه آن شه عاکر آن رسول مقتدای مظهرین الشمس و قمر رحمة العالمین
 آن نور مطلق ذات حق آن شفیع الدینین از لطف حق روز شر محض
 رب العالمین آن مظهر ذات اله آن حبیب انبوی خیر الخلق و البشر
 تجلی کمالی قلوب قوسیده شده اوز ملک اولاد آید تاج بر سر آن پادشاه
 فخر اسری بعده بر او شده خاتم پیغمبران پادشاهی دو جهان بر لاسطافان دار
 استیلا آمد سوی او سجده کنان بر دوشش نسیم کوی سکر زده امانت او
 شق القمر چون که مشت ریک او انراخت سو دشمنان کشت بر قتل شان
 ذره اس تیغ و تبر نی نشسته بر تن پاک آن شاهی بر کنر کس بود رسم پاک او
 چون نور صفا خوب تر کوه زرد آمد بر پیش دست او برود زده بودیم
 چرخ از لطف حق او را بر سر بر مسطر جسم او از مشک قدسی از ازل

زان میشدی رکذ را و مانند عطار تنو معجزه معجزه هزار آمد از او اید ظهور
 به خود ات حق او در دو جهان شد شهنشاهی صلاقی با و بروی باد بر سر
 کرام تامله بار و بار با این هم وزد باد سحر بعد ساعی آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بصورت حضرت پیر و شکر رضی الله تعالی عنه برآمده بر سر
 چار با با جسم صحیح و سالم نشسته و پذیرد و رفتی افزای شدند الله
 ولی از حق و یحیی کل شیء و قدیر هر آنکس که از آن پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم بخواند که او ذات پیغمبر با صفات جز ذات محمد کن حدثنی
 که اسل و فرج لیسان بجاست ایات و صفت مرشدی
 ز بی ذات عاقلی شان او که جباریت بر عالم نضان او و فضل
 برآمد چو او همه ملک شد زیر فرمان او و بنده محمد شد آن عبودیه
 کمالی محمد شده آن و هر آنکس که رسیده بدر فاجه او از جمله بلاد یافت
 امان او ز روز ازل بود محبوب حق همه بن و انسان شام و آن

برانگوبل یافت و با برنیاودین یافت ایمان او زنی مرشد
 پاک همش عظیم صلوة خدا با همه جان او زنی مرشد پاک صاحب
 کمال که از هر من الشمس بریان او شده خاتم اولیا چون بی که بود
 ز خاصان سبحان او چون در جهان پهلوان غیر هم آمده دیگر
 چنین خوان او بجزوات او نیست ملا ایچا که در دراست و ملا
 نقل حضرت خان کعبه شریف در روضه منوره حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
 وسلم که بر فرودار اقبال منده حاجی امام بخش حال الله عمره موجب گفته
 این غیر بر غیر نوشته آورده بود در اینجا نوشته شد بطرف دیگر
 و حضرت پیر دستگیر بیارکت تصنیف کرده اند و آن همه بر سر
 اولاد دختر می خورد محفوظ آورده و تحرییر کرده اند که کسی
 دیگر بر نزدخل نه دهد بی بی خلق و بی بی ذاکره و
 اولادش اینست اولاد دختر می

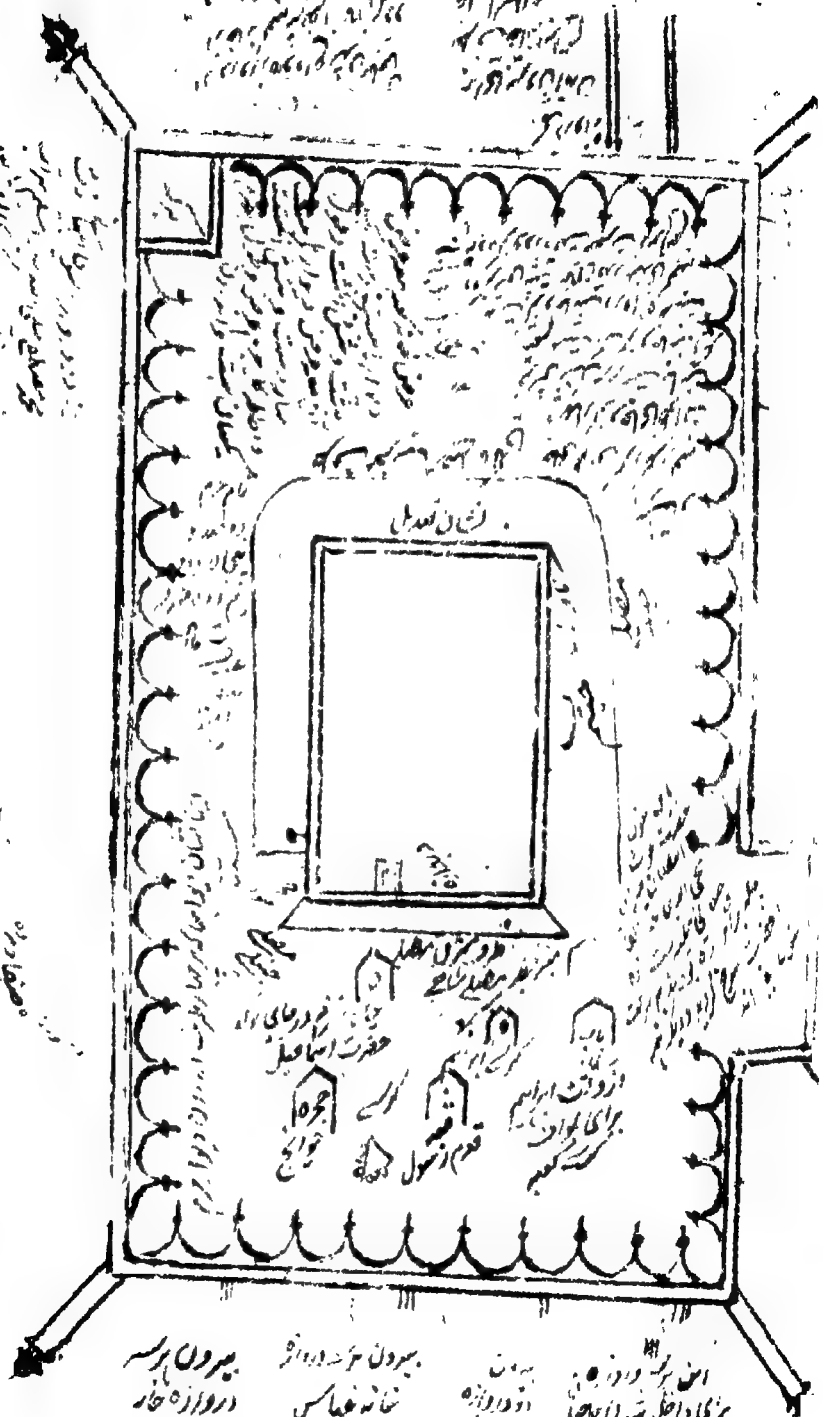
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجماله

والمصطفى محمد بن عبد الله
الصادق عليه السلام

صلى الله عليه وآله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجماله
والمصطفى محمد بن عبد الله
الصادق عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجماله
والمصطفى محمد بن عبد الله
الصادق عليه السلام



بیرون دروازه
حضرت علی
الرضا

بیرون دروازه
شاه عباس
سلطان

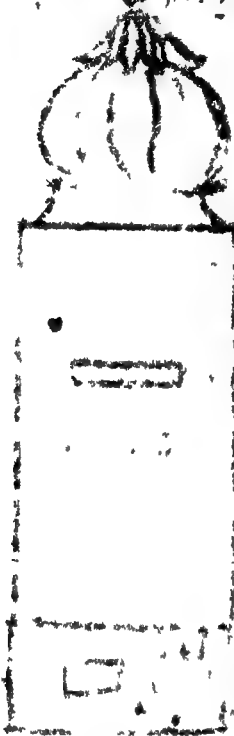
بیرون دروازه
امام رضا
چهارمین
انقلاب

بیرون دروازه
برای داخل شدن
ازون مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَابِلِي نَابِهٍ مَغْفِرَتِ سِرِّهِ وَكَأَيِّنَا تَخْلُصُهُ مِنْ مَجْرُورَاتِ
رَمَتْ عَلَيْهِمَا مَغْفِرَتِ أَرْيَافِ الْجَنَّةِ عَجَبِي عَجَبِي مَسْطُوعِ صَلَاحِ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصَفْرِ بَيَاضِ اللَّوْنِ رَاحَتِ الْجَنَّةِ
أَفْلَحَ الْيَوْمَ مِنَ الْبَدْرِ أَمْلَحَ أَسْوَدُ الْعَيْنِ مَجْمُوعِ
الْحَبِيبَةِ طَوِيلِ الْيَدَيْنِ رَقِيقِ الْأَفْئَالِ قَامِ
الْقَدِّ لَيْسَ فِي بَدَنِهِ شَعْرٌ إِلَّا كَالْخَطِّ
الْقَصْدِ إِلَى الشَّرِّ

مقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در این مکان
مقام حضرت زین العابدین علیه السلام است که در این مکان



مقام حضرت زین العابدین علیه السلام
مقام حضرت زین العابدین علیه السلام
مقام حضرت زین العابدین علیه السلام

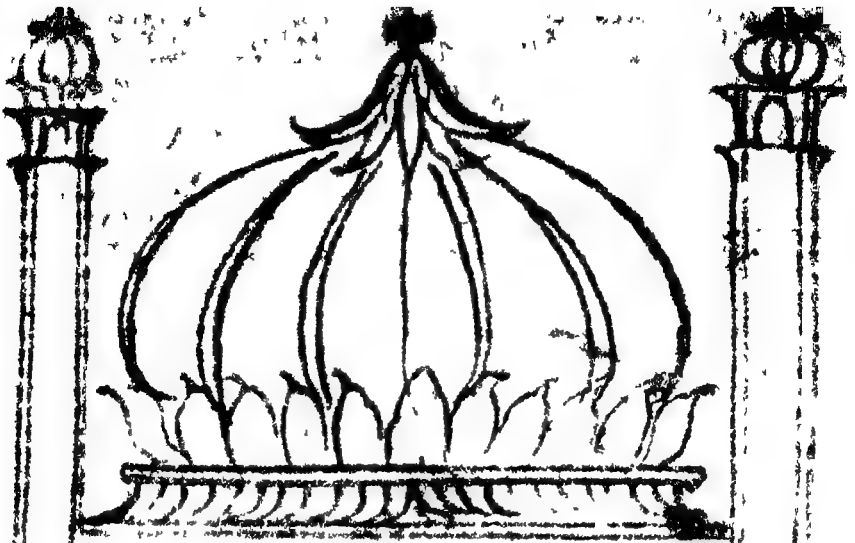
مقام حضرت زین العابدین علیه السلام
مقام حضرت زین العابدین علیه السلام

مقام حضرت زین العابدین علیه السلام
مقام حضرت زین العابدین علیه السلام

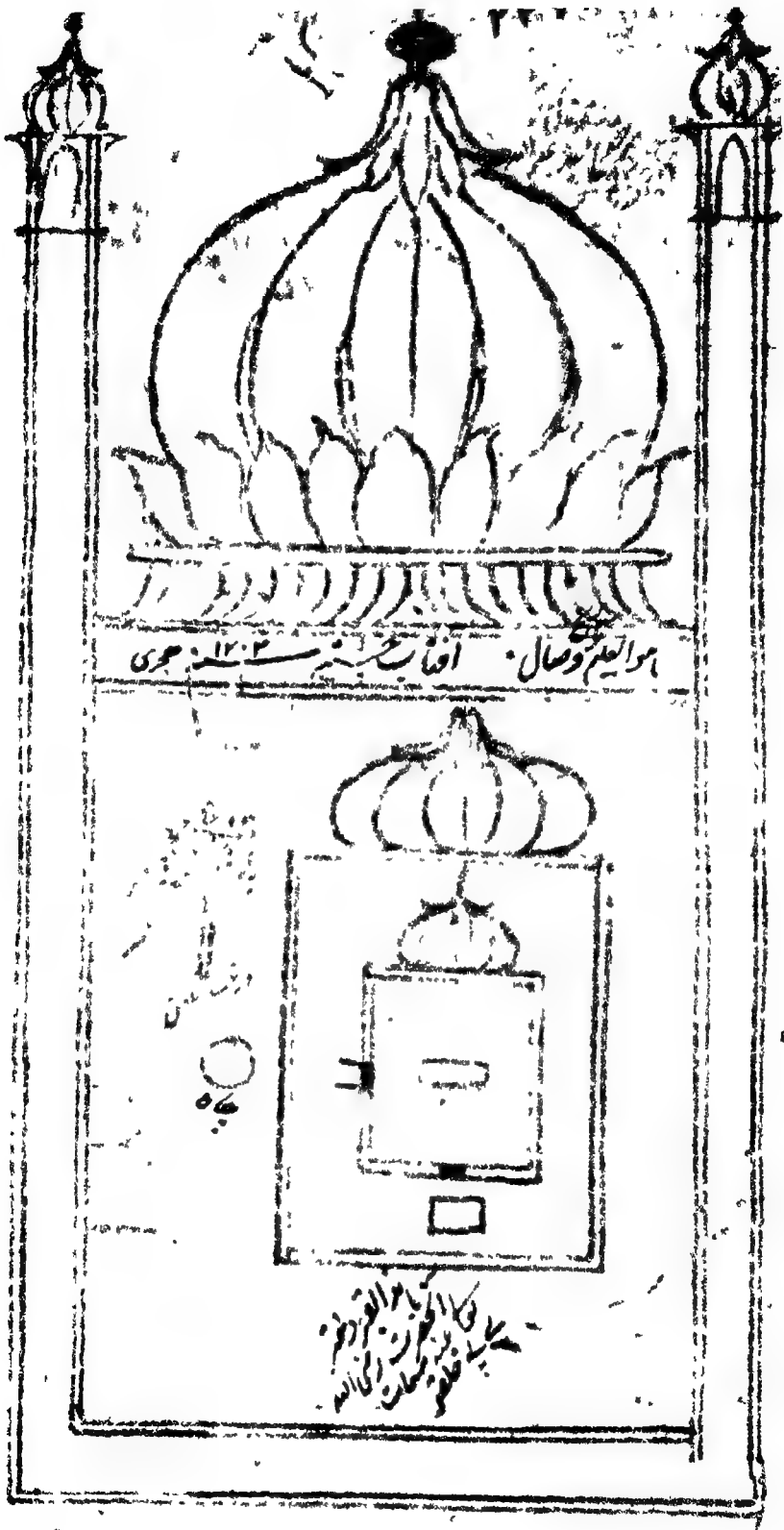


مقام حضرت زین العابدین علیه السلام

مقام حضرت زین العابدین علیه السلام



شامل نامه حضرت قبله شدیدی مادی آگاه دل کامل ملل اهل
 پیر بیکرمی الله تعالی قد میانه و سر مبارک میانه و کشاره میانه
 و تفاوت در میان هر دو بر و بلند میانی اسود العین و هر دو
 باریک و بر جبهه میانه میانه و بر تمام جبهه اندک اندک
 حالها چنانکه در یک بدن آذنی و کشاره نسیم همچون کشت هر دو
 و حصار کشتان از می لکت و از طرف پیش باریک و کشتان
 کشتان و بالادیل کرده بنا نهادن چسبیده و هر دو قدم میانه و یک
 و کشت هر دو قدم صاف و زیور بالای آینه و قدم چسبیده
 و بر تمام جسم روی اندک و در احوال و او صاف و احوال
 احوال و بر سر تن و ذات پاک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله



برای عیتم وصال . افواج بنی سید الشهدا علی

این گنبد متعلق به
حضرت سید الشهدا علی
است

شعبه اول چهارم بواسطه تسلیم مقرر این مقبره بر مقبره
 و دایم جلالی در قبه میانی افغانان که متصل لب دریا، باده و دریا
 به جالند و واقع است در خارج شمع مایه نامی مرید حضرت پیر و سکر مری
 شاهانه برای کالای دوسه روز اتفاق ماندن افتاده بود و متصل خانج
 مذکور به چهار است که حضرت شاه فیروز شاه مرحوم ساکن قبه مسطور از مریدان
 غفران مرتبت حضرت شیخ عبدالقی قبه سیام چو راسیه نشسته بر قدس سره بود
 آداسه نماز پنجاه میوم گیر و هر مردی افغان پیش این مقبره بر قفسه نقل کرد که چند
 روز گذشته است که ما چند یاران دیگر از قوم خود درین مسجد نشسته بودیم و یک
 مرد جوان از اولاد حضرت شاه صاحب مرحوم که به از از جنون و دیوانگی مبتلا
 و شب روز کفکوی مثل دیوانه جنون زده کان می افتاد و می داد و کشته افتاد
 بهمدین مسجد نشسته بود و کفکوی جنون زده کاش می کرد و همچون روز طعام
 شادی کار غیر سلطان افغان صاحب اینجانبی بختیاری شکار و غیره قسمت میدادند

متاثر از فحاشی و اذیت افغانان در کوفته شدن

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

خداوند بزرگوار و بزرگوار

ازین حضرت بزرگوار و بزرگوار

و بزرگوار و بزرگوار

فایده دوی زین و تقریب است

انذار است بکشتن آن رفیع المکان

الذوق و بزرگوار و بزرگوار

سیرت بی زو اکمال زین است

خداوند بزرگوار و بزرگوار

حضرت شیخ علی قدس سره

مردم جاهل و بی ادب

عصای حویلی و بزرگوار

ازین حضرت بزرگوار و بزرگوار

[illegible]

U

41. *Thymus praecox* L.

John J. [illegible]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

...میں نے اپنے آپ کو بے اختیار ہنس دیا۔

۱۰۰

و از هم انواران دیو و از نور صفا و معرفت از نو این سیدی بوی خوش

تروی نمرائینو المرحوم کرامت زندگانی خواهی بد بس در طبع برده ای

باز و گویا زان پند آرد و مشوره با نظر فایده و برتری نواز که خواهم کرد

هوں کہ ایک نواہد اور دانش ور منہ ان دیوینہ سید صاحب

دودھ حاصل ہوتا ہے مگر چونکہ شیریں دودھ دہری میں ہوتا ہے

بسم الله الرحمن الرحيم

... ..

البربر والبربر

قطره تقدیر کیمی بگذاشتن برونه در طهر است

با قیامت لبها نشو و نماک می دهند و با او در دهر و دهر

حکوم حکم کند با او در هر حال منقبت چیل و منقبت

مواضع العلم و روزی که در خفته منور حضرت میرد سکر رضی الله تعالی عنهما

و آن زمان در محراب دور داشت عبد الله خان شکسته روح بود با اهل ان شهر

و به چیدار یکدیگر چیزی کم و بیش می نمود روزی انفقیر به شورش حضرت

رضی الله تعالی عنهما عرض داشت که با حضرت جلاله دیواری چندی دور در روز شنبه

بروز در حضور و در آن زمین ما با حصار خود خود را می گفتم حضرت قطره در دست

سبحانک یا محمد و الله و حضرت میردین شید یکدیگر گفتند الله علیه و سکر و هم که

در خواب حضرت میرد سکر را در خواب در خواب تو را این انفقیر می گوید

شیر احمد شریف از آن و است که در آن روز ایام فصل و در آن

امکان

فرمودند که منم که ای وزیر و پادشاه بنده منم پس این احقر را هم فرمود
گفته رفته در آن زمین بر یک پشته یک ~~کوه~~ ^{کوه} پشته ای بساختند و زبان غیبی
فرمود که ای فلان این زمین را تو بگیری چون به تو روشن شد که شهر
نیمه اندامی که از خانه محمدان اینجا به نزد مراد خان رسید و خان به کور بود و
گفتیم که اگر کسی از زمین را از عبد الله خان بقیست یا بگوید که در خواست نماید
ما را اطلاع خواهد داد و در این چهار پنج روز گذشته ما ندانیم که بقیست که فلان
افغان آن زمین را از عبد الله خان در خواست نماید پس آن خان عبد الله خان را
طلب کرد پس به او رسید و بقیست مبلغ یکصد و دوازده روپیه و اگر گفته در میان
آن زمین یکدین چاه چفته مرگ کشته شده بعد بر زمین کنده آن یکدین چاه دیگر است
که شیشه آن یکدین بر چهار طرف و چهار کتاف چو تیر تبار کنده ایامه آن بود

کرمی که در این دنیا است و در آنجا که

بسیار از این است و در آنجا که

و کرمی که در این دنیا است و در آنجا که

بسیار از این است و در آنجا که

و کرمی که در این دنیا است و در آنجا که

بسیار از این است و در آنجا که

و کرمی که در این دنیا است و در آنجا که

بسیار از این است و در آنجا که

و کرمی که در این دنیا است و در آنجا که

بسیار از این است و در آنجا که

و کرمی که در این دنیا است و در آنجا که

بسیار از این است و در آنجا که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

موسمنا وديننا ودارنا ووطننا

وكل ما نعيش فيه من نعمته وبره

وكل ما نعيش فيه من عظمته وجلاله

وكل ما نعيش فيه من كرمه وكرامته

وكل ما نعيش فيه من جلاله وجماله

وكل ما نعيش فيه من عظمته وعلوه

وكل ما نعيش فيه من كرمه وكرامته

وكل ما نعيش فيه من جلاله وجماله

وكل ما نعيش فيه من عظمته وعلوه

به اسم اعظم که پنجاه و نه مرتبه بخواند
 در روز شنبه که در روز شنبه است
 از یار خان پسر عبدالغلام شکری بوم در اینجا حاضر بود و این
 حضرت پیر و سکر خاندان شاه سوال کرد که حضرت پیر از آنجا
 به این دعوات یافته است گاهی حال او خفیه است و گاهی
 در روز که گشت شیخ در واقع مارا در یک بیابانی گذاشتند و آن
 بیان عبدالغلام آمد و با ملائی کرد و پاکست که با حضرت پیر
 از اردو نیاید جهان آمد و نام بادیه سرکار خان پیر بیان شد
 که در چشم و این خدمت هم مبارک حضرت پیر و گاه که در چشم
 در این روز که در چشم گاه آن را در چشم گاه که در چشم
 در این روز که در چشم گاه آن را در چشم گاه که در چشم

حق جل و اعلیٰ مناجات کرد که ای هستا العیوب وای ظفر الذنوب
 کنایان این بنده خود بخشیش از جناب کبریا نذر آید که بکنایان او که در جناب
 مکرده است برای تو بخشیدیم اما کنایان تو که در حق کنایان کرده است آن کنایان
 اید که بکنیم اگر در شان بخشیده ما هم بخشیم معذرتنا، مظلومان و ستم دیدگان
 نمی شود باز بنجاب حق سبحانه و تعالی بیاوریم یا بدستور اول نذر آید
 باز میوم بار بدرگاه بی پرواه قادر و ذوالجلال والاکرام التماس نمودیم
 که یا مغفور یا رحیم بخشیده بخشانده جرایم و عصیان مانده کلمات توئی و جز توئی
 نیست کنایان خود بخشیده و بی دار بنده کان هم تو به بخشای که تو بخش
 بخشانیدن مرا راست از ماکشت ملوث بملوث کنایان و الکره یا
 عصیانیم هیچ نمی آید پس انزیر قدس و کمال از فضل و کرم عظیم خویش جلالت
 یا بخشیده بخشانیده منبت و آرامگاه او جنات تجری من تحتها الانهار

خالد بن ولید را در غزوة بدر کشته شد و سر او را بر سر دینار
طعن کردند و بعد از آن بر او کشتار کردند که بر سر کشته شد
که در میان دینار و کشته شد خدایت بدست بی شمار
مقتبس چهل و دوم در اسماء العظیمه قریه ای شده که در غزوة بدر
قادریه مرید خزان پناه حضرت بخت حال نشانیه قدس سره است و چنان
خزان پناه موجب اجازت او خان برب حرمی که متعلق بر معراج عالم
برگردد و بیست و ششم بود دوران ایام این فقیر بر فقیر که در دست
رسیده باشد تا حال که عمر این فقیر بر فقیر از دنیا رسد و در کشته شد
از هم همان مکان رونق پذیر است و اوصاف کشته شد و غارت یونیا
و کمال و قیامت و زنده و در غایت و کمال علی العظیمه و اوصاف کشته
می شده تا کنان این فقیر بر فقیر میرسد و چهار سالگی رسیده است ادبی

در دولت شهری بهجت و زینب شدن بچایب عرش کائنات حضرت قطب العباد
 شیخ المصطفیٰ و الهادی و خونت از من و سبک افتاده کان آدمی کامل کرامات
 قدوة الوافین زبدة العارفين علم عالم حضرت شیخ علم الهدی حضرت شیخ
 ابی‌الاندری رضی الله تعالی عنه حاصل کرده بودند برین چسب الی کم زیاده بر او باشد
 و از شرافت و ولایت و حقوق پیری و مربوبی جندان واقف نبود و برای حصول
 سعادت تمسک به حضرت بنده کلام علی‌الحضرت رضی الله تعالی عنه قصد خود در پیش
 بوردم قدر این روز بیک شخص اوصاف عبادت و زینت و سخاوت و ارامش مکان
 آن فقیر موصوف بسیار مبالغه و تکلف بیان نمود و از اینجا که تقصیر و تعصیر را هم در انوقت
 چنانچه در این روز دیدن مکانها و بازار و شهرها و کوره و سیاهان و کوره
 نیابت و این انفقیر موصوف و مکاشف در دل افکار که فردا اول در عرصه بیخ روز
 موصوف و مبالغه باز سعادت قدس موصوف بنده کمالی المحض رضی الله تعالی عنه

[illegible]

را در هر روز که می شود در هر روز و در هر روز
و با حی است فی البیوت باز در هر روز که می شود
که حال برای کار خود و خود بطرف خود می کند و این است و مکان خود
هم در هر روز فی البیوت باز در هر روز که می شود
باز در هر روز که می شود و این است و این است
آن که در هر روز که می شود و این است و این است
خود را در هر روز که می شود و این است و این است
کار خود را در هر روز که می شود و این است و این است
و این است و این است و این است و این است
و این است و این است و این است و این است
و این است و این است و این است و این است

۲۰

[illegible]

ایک شخصیت

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سید الشهدا و اهل درویشی و درویشی که کفایت در راه فقر و درویشی

[illegible]

که مستحق پیرزاده پروردگارین خاتم آورده بود و یک کلام ۴۰
 فرموده و شهادت الایمان علی خودیش باشد بخوانم و الا نیکو گریه
 حضرت رضی الله تعالی عنه و لایق فرمودند که اگر خوشی خاطر است
 بخوان بعد از آن فرمودند که ای طفلان هر کس وظیفه کلامی حق یا کلام دیا
 ذکر و شغل یا دینی سوای او ظلف و انکار فرموده پس دستگیر خود از
 دیگری بگیرد و منجوز نفس و برکات و ابد و پیر دستگیر خود می آرد
 منقطع میشود و در اعتقاد شرفی می افتد و در جمع برکت
 میکرد اعتبار او در اول استغیر نصیحت تصور است که اول طالب حق
 قسمت از راه ناست دوم ناکند از راه ناست که کنی تحت و ناست
 و اگر وظایف پیر دستگیر شریفین خویش بر هر جان و دل تنه و زحمت
 و در راه حق جان و مال و حساب است و عباد و خدمت و عباد

باید که در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
باید که در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
بر روی خوشین و خوشین بود و مثل ایضاً به سر می آید
او بود و در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
نزد و فشانک شری جان و جان به سر می آید و حاله به سر می آید
مقصود و در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
بر طبق اعجازت و در شاد و در شاد و در شاد و در شاد
بلی شجاده و در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
مترت و در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
میشو انداز و در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید
وطن و در این عالم به سر می آید و حاله به سر می آید

[illegible]

فرماید از دیگر دو انگار که در آن خود را نداند و نداند که از صاحبش فرستاده
 خود نماید حق تعالی از فضل و کرم خویش و بزرگواری و بزرگواری خود
 چهره و پادشاهی نماید مقصودش نماید و هم از و هم خویش محبوب
 اصلش ساخته و صاحب کمال هر دو بشی غائب فرماید و بی اثر
 نفی و بطلان کلی شیئی قدر و طوعه ای را بر علم هر کسی واقف است
 هم نوشته لوح ربی را نه هر کس کاشف است علم باطن بر سطح ظن است
 حاصل ای عزیز که باید اهل علم و دانش و صاحب فهم و تفقه **خواه**
 و بیکم هو المد العلم در کاپی نامی شیشه نال عرف طالع سکن قصد خلک
 ساحل مکرری دریا پناه واقع است خلوت بندگی و بیعت اخلاص فیض ماحضت
 پیر و سگیز رضی الله تعالی عنه در گوشه فردوس و غلامت خمصار
 زردی نقل کرده که این نیازمند یکبار در کوهستان بی غریب و بی غریب

و چون که نوزدهم شعبان سال ۱۰۰۰ هجری قمری در روز دوشنبه
 در محل حکم شد و در آن روز یکی از کسبهای بانیان مملکت در میان خود از
 ائمه و بنایان میگویند و چندی از مردمان کسبهای بانیان برای محافظت
 پناه خود کردند و بزرگوار و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه
 بر دوش خود مقرر کرده آن ائمه و بزرگوار و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه
 بسمت خانه خود روان گردید و چون باریک شد بر مملکت بر چهره نوزادی
 عالم و علمایان فرو ریخته و در روان روزی باریک و در میان سکونت
 در کسب و مسکن آن وقت مقدم میدان جهان در کسب و میان آن ائمه
 چون در راه آن باریک شد و حکم شد بر بزرگوار و پادشاه و پادشاه و پادشاه
 در کسب و مسکن آن باریک شد و حکم شد بر بزرگوار و پادشاه و پادشاه و پادشاه
 آن باریک شد و حکم شد بر بزرگوار و پادشاه و پادشاه و پادشاه

سویب اینج و سخت در سدر سنای آن آملان رفت
که در بند با خود در ربه علی الصالح ~~در بند با خود~~
خواب غفلت که گفتم از آن آملان هیچ نشان نیافتم سر سبز و بار
از خار و خار از پای و نشانی فرار و فرار از شب نمانده در پی
جوشش و دیدیم هم انسان سخن میرفتند که در چنین سبیل سخت
بدرست آمدنش خیار و سوار و مشکل است و اینقدر است کشتن و کشتن
که در بحر امید و غرق بود اما از فضل و کرم حق تعالی جل شانه که بر این
فایده این و حاصل گشته حاجت ما جمیع این و توجه عالم حضرت و دیگر
رضی الله تعالی عنه امید یافت و بداشت و بباران بکفایت که ای مادران
انشاء الله تعالی ما این بنامند و بکفایت خود حضرت و بکفایت
الله تعالی همه و نقصان بنده خود را که بکفایت از او غافل و غافل

الحمد لله رب العالمین

[illegible]

ای صاحب فرشته عجبایا بگریم چشم عجبایا داریم از روی
بدر را پاک تو که حرفی که گذرد نو آید شراب آتش فراق تو را چنان جوش
که کشته این همه دل و جانهایا روی کن بجایا چشمی که نواز نامی
نظا شو عطر را عمری گذشت از عصیان و در میان بحث و بخشای
شیخ شفق تابا کشته شکسته دارم گردان پیش است دودی نارسان
باجل الفی که است تا سر حد ترا بخش و دم اندر سرشت خویش اولان
این همه غلب و نواب یا منتق بحاه و دوم سواد العلم
پیر محمد موم ناسبا که از مردان حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه بود روز
پیش از خجسته بر قصه ظاهر کرد یکبار این عارف و ناسبا برای زیارت حضرت قطب
قطاب شیخ المشیخ و الاولیاء شیخ نعلت الدین حضرت قمر الدین کبیر
قدس سر و همراه یک شخص روانه آنست شدم بعد عبور از پناه و یک
مشت با شش شریف و اصحاب اصحاب انیس که در بیابان
بر کوه خورشت این پیکر شامانه پیشتر برای درخت بود

در این عالم که کجاست بر این اقطاب جبار و بر این انجمن حیات
 و حضرت رضی الله تعالی عنه چه بین این غایبم آنحضرت رضی الله تعالی عنه
 بصورت غالی حضور دارم غایبم اگر المکن درشت ابدار در نظرم بر مقرر طریقه معلوم
 منعم بر دل عیسی جان فرموده ای بر محمد اسم ما الصدوق دل در در زبان خود
 سزاوارت عیسی منیر منعم بر سحر پس تا انوقت از خواب بیدار گشته
 اسم مبارک آنحضرت رضی الله تعالی عنه را خواندن شروع کردم تا که بعد از فراز
 فرموده بودی در فقه بر سر رقص یک پیش این سوره شریف هر گاه گشتیم یک شخص
 ما را این بخوانند و هر چه خوانده روان شد شب تا یک و سه ما ندیم علی الصباح آن
 هم از من پدید و گشت همین طور که کل بوم جدید رفیق جدید بنامه در فقه یک پیش
 رسیدیم بر روز دخیل دروازه همیشه روضه منوره هر شب و جو کردم داخل شدن
 شوقم تبید بر پستی و ناممیدی روی داد و بی اختیار گریه دهن افتاد و
 روی اتحاد و نامک ربه بارگاه عرش استیلا حضرت رضی الله تعالی عنه آورد
 اسم اعظم آن حضرت رضی الله تعالی عنه را خواندن کردم نیم ساعت یک گشتن از آن
 گذشت و باز که یک شخص آن عرض گفت که ای حاکم و پیر پادشاه و سرور

سیرت در

[illegible]

[Handwritten signature]

قصه

در روزی که در کشتی بادیه ای در کای و شمع و سبزه گلستان
 طفل شیرخواره از زهره عیال آن در صفای سر او صاف بکنیم و در دست
 عمر و در دایه داشت افعال و اعمال و فعل آن حضرت می نمودن
 صورت یافته چنانچه سخن بسیار کم و اندک مگر فروری اینم خجسته کوتاه و بکلی
 چو نخله بایم سست و زکس و از دین بجای بجای نظر چشم فرو بسته
 و کوسن نهادن سخن هواوی موقع و بی معنی گاهی نهد و داشتند
 سوز از اسوه الهی از او پدید حق صبح و شام کم بسته ایشان و از لذت دنیا و فر
 پیوند محبت گسته چون پیاروست سخا و انبساط ده و بعشق معشوق
 حقیق پیوسته و دخل دارد در نستان سبادت و رضای حق سیراب و لا اله الا الله
 کشیده و بنام کس بخش بوی یاد ایمی خجسته دل طالبان حق معطر شده
 شافیه که در اندوه لاله آب در سر فروری در گوشت عشق حق حاصل کرده و با
 و قیامت نور علم ظاهر و باطنه خود بهار در دیده دل بر خاص و عام
 و در شش و چون مایه سبایی شعلت اندل و شعله ای بادیه
 صلاکت برود و مانند ستاره کان شب زنده دار و چون شب بر عیال
 و جزایم برود در بسیار شعل با بر و در و چون صبح صادق در ششای

خجسته

و در وقت که حضرت در مقام این دست داشتند و حضرت علی را
 مشاهده فرمودند و فرمودند ای امیرالمومنین که اسم این عالم را از زبان حافظ مرا می آید
 شنیدن آن اسم پاک لرزه بر اندام مبارک آنحضرت و حق الله و خداوند
 و پروردگار مبارک با تو در و طعام مرود وقت منجور و منی العالمی است
 و در آن مجلس آن بزرگوار و صاحب معصومیت و نورسب استراحت نموده بود و بفر
 فرمودند که من سبک را در خدمت غایت اکثری از خوردن طعام آنحضرت و حق الله
 و خداوند از درون در وقت نماز مضی استیجاب خویش و نه طعام خورد و بعد از آن
 موافق معناد استراحت کردند این بفرمودند که من سبک شربت گشت
 تاگاه بسیار دست ایندوی بشکر می آید آنحضرت در پی رسید معلوم کرد که معجزه
 است عرض کردم که حضرت این خود بدولت طعام خورد و است باقی وقت خود
 که برگاه طعام منجور بعد نیم ساعت باکم زیاد معلوم می شود که معجزه ایمان پاک
 و پرورداری و باورش که اتفاق با خوردن طعام می آید طبیعت بسیار خوش
 و صاف نماید و گاهی مدد میکند که ترک خوردن طعام کنیم اما در مع خاص
 و علم در این خطره می آید که در فلان و گمان و گفتگوی در حق ما را و خواهد داشت
 و وقت طعام در شب بخوری بود که از وقت در سبب می آید که حضرت
 در حق الله تعالی غنی را بدین معجزه و نور و منی که بعد از سبب و منی که
 کساری حضرت و در این معجزه و نور و منی که بعد از سبب و منی که
 در این معجزه و نور و منی که بعد از سبب و منی که

و اینست که حضرت علی بن ابی طالب را در روز شنبه در میان
نار و آتش بنی امیه در بغداد کشته شد و سر او را در کوفه
و در مجلسی در کربلا و کشته شد و سر او را در کوفه
امروا یا طلعت حضرت رضی الله تعالی عنه خانه تیره خود را دیدی و با صدیقه
و اشقات کوفری و خوار با حیات زیادت پاک خود میگذرانستند و میخوابید
و لب تیره و کربلا را ای ابراهیم مرحوم گویند و عرفی دنیا با طلب حضرت رضی الله تعالی عنه
بسیار افتخار و زودی تمام و زنده زنده مضمون عرفی او شده بجای و عرفی و زودی
باز که وقت خبری گفته خواهد شد و اینقدر تقصیر هم در نوشتن حضرت رضی الله تعالی عنه
که با حضرت قبله با برادر صفا بن احمد بن ابی طالب و حضرت زین العابدین رضی الله تعالی عنه
بد و کلمه شهادت او یاد کرد به بسیار عظیم و حاصل فرمودند که برای همه کائنات شهادت
و خوشنوداران غایب و فقیر کرد و است کسب با محبت و اخلاص در دوزخ خواهد
مادامه بعد از ماه باز و ای مرحوم عبادت و محبت و نگاه عشاق و معارف و کلام
حضرت سید جلال و ابی اوردن حضرت بر دست رضی الله تعالی عنه و با همه
فرستاد و وقت شام بود که حضرت سادات و شیخاوه حضرت رضی الله تعالی عنه
شده پیام فرستاد ایام را می مرحوم بنده ظهور کنند و در جانش خود میزبان برادر
الوین شهادت برادر و خود بنده صفا بن احمد بن ابی طالب و حضرت زین العابدین رضی الله تعالی عنه
و اینست که در میان شهادت و اینقدر تقصیر هم در نوشتن حضرت رضی الله تعالی عنه
شهادت و اینقدر تقصیر هم در نوشتن حضرت رضی الله تعالی عنه

سید احمد علی شاہ

سید جواد شاہ

شیرازی

چنانکه خود که از خرم کفار مسکنان و از سوادان و جامدان سرشهران
 است همیشه از صوت کفر و غلبه سکین و جادری کلمی چنانیک
 حضرت پرستگار رضی الله تعالی عنه در وقت میداشت یکجا بجنب
 معروض کرد که با حضرت من هم خادم حضرت ایشان هستم مرا بریزیم
 یا بصری فرمائش بگردان باشند با حضرت با تادی آن میوز خود حاصل قائم
 آنحضرت رضی الله تعالی عنه حاضرش باز بازش عرض نمود که با حضرت
 چنانچه دیگر خارمان حضرت ایشان هستند از آنچه یک من بستم ملا و سوار
 فرمائش بکنید فرمودند پس فرمائش نمیشد که این پیش تر و اما خاگو
 ماند و برخواست و رفت و آنحضرت رضی الله تعالی عنه از بسیار انبوی
 داورف مردم و کفیلوی خلق پیروز و ناخوش و دشمنای و گوشه
 شین فکم گوی خرم و خوش ملت مردم کف و خد ستم
 عمارت بگویند جوابش بفرمودند لبی شکر عاراضه
 پنجاه و ششم هو الله العظیم بکبریه در ایام جوابی که هر خط و کلمه
 آن ایام نعم البدل و رشک افزای لبش و عشرت خور و برترین بود
 آنحضرت رضی الله تعالی عنه برای و صهار محبوب حقیقی تعلیم برآورده بودند

[illegible]

در غنچه قوتی و کوه شسته دین آقا و در بهر بهشت و حصول آن
 و طرح روز مره بر توکل روی آورده است پس حافظ بنویسد که ای دل
 اتم چلبه بدار تا که حافظ بر شسته آفاق و آردایم خلق اسد و آید می
 حاصل آید و نمیداند که گشت عاشق در مثل جلالت از جمال بزدل آید
 و در جرات خلق و کرده آن خاص دعای تفرقه خاطر و موجب غفلت آید
 حق است بهیت فقر فاقه سیل زکات عشق است تنگدستی نیستی
 عشق است و در آن ایام اگر چه گشایش زرق و کام دانی و بری
 نرزد دل درستان بود انار و زرب مغره و فکر و اندیشه ایسم جاست
 و ترد است آنها و تعلقات حکام و عاملان و درویشان از دل می
 و در بنوا اگر چه وجه گذران و معیشت بر توکل است بسیار خوش
 و بی فکر هستیم با اندیشه و خطر و بدل میکند و در طبع خویش
 نیاید و جهانی در خلوت ماست و اسد پسند خاطر راست مرقعین

طمان که از نشه کیف دل و جان ست و خوش بر شعله و شمع
 پنهان و فواید سعادت سرمدی و نعمت نای ابدی ازان حاصل می
 و تا که حیات باقی است و حواس عشره بشیریه با هم اعتدال میدارند
 شراب شوق او که داشته نمی شود و سته سال عمر آنحضرت صلی
 تعالی علیه سالکی بود که کلدسته هفت علوم از باخستان غایت
 بدست آورده بطالبان آن تقسیم کردند و گفت تا هشتاد و نه
 شغل فرخنده انجام که العلم شرف الدینا و الاخرة در پیش داشته
 و طعام هر چه از شک و تر حاصل میشد یا تناول میکردندی بلوازم آن
 و غبت نمی بردندی نه از تر و چرب خوش و نه از بی چرب و خشک
 و از خوش و همیشه تا تمام عمر یک طعام خورده اند آنچه که اولاد در پیش آید
 بطرف یک طعام میل و غبت کرده و نخورده اند و چنان با هم
 و تا که با شوق بدن مبارک آنچه از لک و یار یک و خوب تا خوب

در این شهر علم الهی بل می یافت و در آنجا فی الحال کثرت پیشه نوری
 از هر چه پادشاه منتقم بر دو عالم و بر شیعیان و پیغمبر از قهر شال
 و غیره بماند و خود از آن احترام از گردن می و بطلب علمان و درویش
 عطا فرمود و در مقام عمر سوای پادشاه پیغمبر و ده پیشه و کامی
 در خوردن و پوشیدن و نشستن و برخاستن و سخن گفتن و عیال
 کار آدینوی و مسائل شرعی به روی تلف و فضولی کرده اند و بی التف
 و به علی کل شیء و قدیر منتقم پناه و منتقم بواسطه العظیم کمر بسته
 اندک روز کار محظوظ و کارانی علم شده بود مگر علم موشه و باجره از در
 علم های الهی از آن بود پس این بر روی علم برای خوردن آن
 و می اندک عاقل و طالب علمان و درویشان هر دو وقت در وقت
 نه کاشانی از بازار خرید کرده آمدی از خوردن آن منتقم و عاقل
 و شکی بر بدن مبارک آنحضرت پدید آمد حضرت معصوم علیه السلام

حضرت بی بی سلوک که خلق و خلق و بی بی چون حضرت برالینا
 طاهر الزهراء بود و در حضرت رضی الله تعالی عنه بود که در جهت شریف
 شدن مادر خود به نام و کار باران درون دولت خانه آنحضرت
 الله تعالی خانه و مشایخ بود پس آن بی بی معصومه و مغفوره پیرای
 زایل شدن ضعف و نفاست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 رضی الله تعالی عنه بگوید آثار و عن در و بصیرت طلبانده نزد خود داشته
 بود و هرگاه که بعد از ظهر آنحضرت رضی الله تعالی عنه میبایست کاری
 دولت خانه خویش رفتند پس معصومه مغفوره و بی بی آنحضرت
 قدح عن کرد که با حضرت با ما که و آثار و عن نزد که تمام آن
 محمد برای حضرت ایشان آمد کی طعام عله بان در میان کار
 کرد که ما که نگاهت و شک و برت و برت و برت و برت و برت
 آثار و عن نزد که بی بی با ما که و آثار و عن نزد که تمام آن

کشت و برنج بیور و حلیم فرمود که آن تمام مدفن در همان
 محکم باشد و این چنین تمهید کرد که در شهر و دی از آنجا بشود
 راست و سپس زمین زیر بنای کبابی نظر کیا و فرمودندی مجددا
 که بفرزادند جای طعام و عورت خورده در محافه سوار شده چو اتفاقا
 در خوشان کجی دولت خانه فرما که جلوسه و یک درخت سبزه
 کلهان بیرون متصل دروازه دولت خانه بکفایت مینی احدی
 اندرون قوه عبداله خان پیشکه مرسوم از وقت اداره شدن سال
 شهر از علم کفار و قوم مسکنان تا حال و آبستان و متعلقان آنحضرت
 و بی الله که آنجا همان جایی است که است میبایست و در آنجا چون سبزه
 بیست و دوام و در زیر باد آبی تا منتهای یکپای استقامت
 سبزه او نامت و در حال بقدر برادر بیرون آنحضرت مینی احدی
 همه میبایست بخانه و در آن محافه را متصل آن درگاه بوده و در
 در آنجا که در میان آن خورده و دولت از محافه برادر و در زمین

شاه

احمد که در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در این عالم

بوده اند که در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

معبود که در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

معین که در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

یکسری بی هم بدست یافتند و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

و در کتب حق مریدان موفق در این عالم است

[illegible]

سازماندهای ایرانی و ایرانیان در خارج ایران

[illegible]

子

حضرت رضی الله تعالی عنده طعام نخته بود گفت آری او گفت در این سیکوی و در
 شکری شوی شنیده ام که امشب در روز در دولت خانه حضرت نبذ کا
 ناه بود و پیری از نخته اینقدر بر تقصیر گفت کسی پیش تو خلاف و دروغ را
 بیان در آورده همچنین چه کرت که از فاقه و بختن طعام نمایان در آمد
 بر تقصیر تقریر بختن طعام و خورون آن را و تقریر فاقه آخر الامر مایه
 پس بنجاب مقدس معلی رسیدیم و ایگزوپه نظر اشرف اقدس گذران
 و خورن میخوردی شنیده بود که امشب در روز در دولت خانه نخته کا فاقه بود
 بعد الله تعالی فاقه کرد او را که تقریر فاقه شد در جوابش فرمودند که ای
 اگر بعد الله شک و عیب مایه مردم ظاهر کردی نزد ما چگونه سکونت
 کنی دزد مامندی هر که موافق مرضی مایه شود نزد مایه ماند و الا نزد ما
 قرار نمی گیرد که در آنحضرت رضی الله تعالی عنده برای تناول کردن طعام

بعد از نماز

و علم چو راوشان روی باو آری نهاده در کوطنان رفته ملک است
 بگردی بگردان ایام کینست بوقت نازختن محمد بنه افغان
 همه چندم سلاج پویش نجاب فصاحت حضرت پر دسکیر می انداخت
 غنچه جو کس شده بجا بخت حضرت پر دسکیر می انداخت
 شد بخت بخت پاک و من در پیش داشت که با حضرت شهر از وقت
 سلطان قوم کفار بسیار ویران شده است و اکثر کسان می شنیدند که
 شهر از شهر ریخته در کوطنان رفته و ایشان می شنیدند و آباد می نمودند و از وقت
 این یار می آمد که خود بدولت حضرت ایشان مدد و ایستادن غافل
 در پی ایشان می سکونت در روز دو روز فراق میزد و در شاق
 همه متعلقان حضرت ایشان این یار می آمد مدد می داد و می نمودند
 خواهم کرد و خود می نمودند در روز مدد می داد حضرت ایشان در زمان

باب پنجم
 در بیان
 حضرت
 محمد بن
 علی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 خدایم مقرر خواهم نمود فرمودند ای محمد پناه اگر چه شیخ و برادر
 منم باشد اما از بیدیان شایسته و خوب خواهد بود و شما باید
 که در وقت تسلط بادشاهان اسلام و حکم حاکمان مسلم و انفاذ منشور
 فرمان روایان دین چه طور شایسته رزق و جمیع دنیوی و
 دنیوی و دنیوی در آن وقت هم آن یک خدا بود و در وقت نیز همان
 یک خداست اگر یک خدا بود و دیگر خدا نیست شما خدا
 اینجا را گذاشته نزد خدای بیدیان شایسته و ای محمد پناه حضرت
 رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و حضرت شاه مردان
 مرتضی علی کرم الله وجهه کی طلب زیاد و دوری و اسباب ترقی
 دنیوی کرده اند که ما بکنیم پس از ما جا رفتنی شود خدای تعالی را
 مصلحت و القوه المبین و سبب است بفضل و کرم خویش رزق را

و بعد

و در بکرین و ضروری آنچه در کار می شود بلا وسوسه و حبت جوی بودیم
 از غرانه غیب بی نیابت خود می رساند الله ولی التوفیق و هو علی
 کل شیء قدير **قطعه** عارف آفت که چون کوه بکجا شیند
 دامن از صحبت خلق فراهم چینه نه که چون گاه بباد و هوا بر در کس
 افتد مثل کد القمه زدر یا چینه **منقبت شاد و دوحیم** **محو الله**
 العیلم سیادت و نجابت پناه سید نور شاه موطن دار السلطنت
 که در زمره شاکردان و مریدان حضرت پیر و سبکدوشی الله تعالی
 موصل است روزی پیش این فقیر بر تعمیر طاهر کرد که این نیازمند
 و فیصلت باب حضرت محمد سعید و جده خادم دیگر که حضور معنی نشسته
 بودیم که ششوفی یک همان پارچه سفید نظر اشرف آمدن که از این
 بعد از آن آنحضرت رضی الله تعالی عنه آن همان پارچه نفیست

این پارچه
 سفید
 است

که بنده بدین افتاد و در این یازده گشت که اکثر کسب
 بی بیعت با کسی نماند و این یازده گشت که اکثر کسب
 بی در کسب نماند و در این یازده گشت که اکثر کسب
 شکر و دل بدست خود میدهند و بعضی های از دیگرگان میدهند
 خودی که در این یازده گشت که اکثر کسب
 اتفاق رفتن افتاد و قسری که در این یازده گشت که اکثر کسب
 ساکن آنجا ملاقی گردیده دعوت طعام کرده از خوردن طعام
 سه روز بعدین داده گفت که این سه روز برای بار و پوتنگ
 شما و اهل خانه تا دم زندگی و عیال این سه روز شش ماهی در
 بار و پوتنگ شما و اهل خانه تا دم زندگی و عیال این سه روز
 است و در این یازده گشت که اکثر کسب

موت مناجات عالمی ماند سفر بر آمد بر سود و هم خطر گرفتار
 و دهخای بر خورای پر شسته تاسیان دو جهان یابی بسطی
منقب نقاد و ششم سوانه العظیم بر جای که بر خور
 متصل روم مبارک حضرت پیر و شکار فی الله تعالی واقع است
 رومی الله تعالی بعد تعمیر آن واداسکیه حیویره دولاب بر آگاه تا
 کنایه بودند و نیز یک محله بر آن حیویره اندرون در و زده نمای
 چهار دیوار خام تعمیر در آورده بودند و در یک قفس بر طبق امارت حضرت
 رومی الله تعالی در آن جره استقامت شد و روزی پذیرفت و در
 معیشت خود از کسب کدای میباید داشت و آنحضرت رومی الله تعالی
 عند اکثر اوقات بر در تعطیل بر آن جا که کندی کشتی
 اصل دولاب شکسته بود و خوب بای اندان دولاب زوده بر دو

بعد از آنکه حضرت رضی الله تعالی عنہ بر این مقام تشریف آفرموده شد
 و در این مقام بفرمود که در حیره میانه رسید که کدام کس در لایب شکسته
 از این دولت است فخر گفت که با حضرت این عاجز نیستم گویند
 پیش و بخود بود مرا مع اطلاع نیست بعد بعد ایام شش روز محله به کلان
 خرام انکشتنهای دست و پایش ریخته شده و عام اندام آفتابیه و موی
 در طاقه سیال شاه بر چو تیره نزدیک کلاه آورده افتاد و بتقصیر کس در لایب
 و بر دین جو میانه زبان خود میگوشت و تفرار کرد و توپوگرهزاری آغاز نمود و
 میخواست شامت و بختی من بود که در لایب شکسته چند جو بیاجا خورد
 بودم این خبر را بشناختم و فعل بر او جنباب مقدس معاف در رسید فرمودند
 او را که بگویند جان خود برود پس بر خاسته کیو شهر روان شد و قدر کشته
 بر تاب رفته بود که از زبانی بود افتاد و عقاب اجل مروج جانانش گشت
 و بیو بادیه عیش بر دوازده و بعد از آنکه مرجم او را در باره من
 پیچیده تا بخاودن ساخت اما بعد و اما العیر را چون الحدودی التوفیق کو
 عین شکر شد بر **سلطان** بقتل و کرم خویش ای کردار ز فقیرم موافق
 خود دوزار بعشق خود دست خاصان خویش و دم را همه عمر مسرور دار

محبت
 محبت

بسیار از کفران گشته و رنجی نشدند آخر الامر ضیایین صلح و آشتی کردند

قطعه ای که بر دینار گزیده است بهودیت خزر زبان در

دینا بخت از وی سودمیت خاک کن با نفس خود از خلیفه

این نشین که در جبالفت احمد خازین مقصود نیست الله ولی

و هو علی کل شیء **منقب نقبا و دوشتم** **مواهد**

سیادت و نجابت و سبکاه سید نور شاه که از مریدان حضرت است

و سبک رومی الله تعالی است و همیشه روزش بخورند و کاشانه

سعی تا حال استقامت نپدید در دوزی پیش این فقره تعقیب فرمود

که این سارمنه بر گاه از وطن نگاه آید و اجدای دار السلطنت

برآمده چند مدت در قبه تناله سکونت ورزید اکثر اوقات در این

که مدت فضیلت و شرف مآب غفران در ثبت حضرت عظیم

ساکن قصبه صدر که سلسله عالی حضرت قادریه میباشند اکثر اوقات
 مردمان تبعیت و مرید میگردند و ایشان را با ایام میفرمودند بسیار حسن
 بودند سادات تبعیت حاصل غایم و مرید ایشان غوم اندرین آستان اتفاق آمد
 بشهر جانیه اقطاع و در آن ایام سادات خان افغانی و جبار
 و دوام لبط جانیه را بود از چند شاه او و اویره خود داشته جانیه مریدان
 و غفران مرتبه سده حضرت نعمان نقش بنده ساکن قصبه بریلی همراه
 و جبار می بود و این یارمند نیز اکثر مرتبه سید غفران مرتبه اندر
 میداشت یک روز سید غفران مرتبه گفت که اگر حضرت فرماید بر قصبه
 بجایه میرسد شجاعت و فضیلت و سکاه مغفور مرحوم حضرت علامه قادریه
 سادات تبعیت حاصل غایم و ایشان فرمودند که رو بکمال و در این
 حق سبحانه و تعالی که برست اما یک آنکه و یک یک پیش و در

پنج شمع کاوڑی ذوق بسیار است اگر کسی کمال نداشت
 غایت کند در روشنی او باید نشست و لذات نواز حاصل نماید
 اگر مرضی تو باشد شمع کاوڑی تو بنام کفتم بسیار بهتر باشد پس
 بعد از آن روزی سپید خوران مرتبت این نیازمند را همراه خود
 در خدمت حضرت پیر دستگیر فی الله تعالیٰ برد و گفت ایست
 شمع کاوڑی اگر میتوانی بیعت ایشان اختیار کن بعد از این سپید
 مرتبت همراه آن حال خود را کوچیده بطرف وطن خود رفت
 نیازمند بعد از این چند روز بوسیله شغف نجابت عالیہ آنحضرت
 الله تعالیٰ عرض نموده سعادت بیعت حاصل کرده در طریقه عالیہ
 قادریہ داخل شد شرف آنروز گشتم چند روز در شهر جالندهر ماند
 بطرف کوسان کاشیمن نزد برادر اکلان خود فتم رسید و خواب

دیدم که اندرون مجلس در آواره برقی کلان نیاید و بعد از آن هم درین ذات
الکمال حضرت رضی الله تعالی عنه چون افتاب جهان تاب شفق است و اطلال
خلو طالع محمد دست این نیازمند گرفته از بلندی آن فرج از راه نردبان بخت طرف
پایش در محض خانه خود آورده و در تپه دارند و از بلندی بر فراز اعلی پویش آن تضرع
شد پیش سخی نمیکشت خدا پرست و در پیش صفت رویداد و آنچه
ظهور یافتند آنروز خدا پرست بمن است داد و گفت این خواب تو مبارک است
که حضرت بر دستگیر رضی الله تعالی عنه مرستار حضور خود طلبیده است از استماع این
مژده و بهشت بخش جان زور غنچه دل این منظر که ایام و روزگار و دنیا و آخرت
بزرگ بود کمال کل شکفت و جهان جهان بدو خوش و خورشید در باغستان

سینه من بیدار شد و خطبه است ای جلیل محرمی شرمه

بیار سخی از کل در راه روی یار یار پیروز آتین استنبای دین الله از دیار
قبض آثار آن سید شایع عشق کدکار بعینه حضرت رضی الله تعالی عنه در پیوسته
افايشه باطن این پیغمبر بود و افتاد صبر و سکینای از دل خدوت تزلزل بر آید
خرج راه از بر این کلان خود طلبدم حج و صل زد کرمیت بر تو کل بسند روزا
از شرف و تیب را از روزگار استیغمت شهر زهر جانیدر ~~شهر~~
که از این در کوچه او تو یار ~~موسسان~~ کلید از نشان در میشت بریا ~~مید~~
خویشا ~~دور~~

[illegible]

4/11/51

سطر آخر فکرم رس آید بنده بود و در دل قدری کمال این بار خنده
 که اگر آن حضرت کرم کرده این بار چه کسین با خودی عطا فرموده کسین بود
 بهما لوقت آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند که ای نورشاه این خوشم داشت
 پوشیدل است اینچنین بار چه سیرت بهایب غاں اعتنان شتاب کرد
 و از عید طفولیت همه مادر و همشیره و برادران خود مزین بسیار عید عید
 پاکست آنحضرت رضی الله تعالی عنه بود و آن انام مقصد سفر ملک کجاست درین
 میداشت بعد یافتن عطا بار چه کسین سیرت ملک درین رفت شاه شایسته
 الدولعی التوفیق و بر علی کل شیء قدیر **قطعه** اینچنین خطره برل بختیار
 ناپا نیاشی پیش مردان لی وقار اینچنین خطوبی دلد و خطره صاف است
 خوش پیش سیر آبی بختیار **مثنوی**
 سوره العلم بار دیگر سداوت شایه صبر ظاهر کرد که روزی حضرت سرور
 رضی الله تعالی عنه بعد فراغ مباحث در رس شسته بود و در این زمانه فرمود
 حضرت معین حاضر بود که کثیر کران از درون دولت خانه عاتیه برآمده بمجلس گفت فرمان
 بجای تا اول حضرت صاحب شایه اما شکست است خروزی روشن فرمودم
 نیز در مسیح شست از بازار خرمن کردی کرم آنحضرت رضی الله تعالی عنه
 فرمودند که آن شکست خورده شسته و من قرض اوخته چه خوردند اینها
 بگفت و برادر خوردن نال قصه رفتن از درون و در خانه کوفه بر جاست

در این روز
 در این روز

بود که یک شخص از پدر خود گرفته بنظر اهل حق افسوس کند بفرستد
 و بگوید که من از حق خداوندی خود را در این پیر و خجسته از روی
 قرض ابدی التوفیق و بهی علی بگوشتن و طعم
 ابدی طلب طعام خوش مزه گاهی کرد و از غم و غم و غم هر یکی آبی نگار
 زین نفس و هوا بیش رود بوشش و زین و زین

مشاور دوم

العلیم القیاسیاد و نجابت و ستفاه صند ظاهر کرد و زنی این نیاز
 قصد یافتن موضع میراث است که طرف و سلطنت لا یومرست و شغل
 بکریه و بکریه و به با و بالا قرض بقال بابت بر داشت خرج سر کار نهند
 کا اعلیٰ حضرت پیر و دستیار رضی الله تعالی عنه برنده این نیازمند بود فکر کرد
 که اگر در و زکریه چهار دانته حضرت سید کا اعلیٰ از کافران و فوجیات لاری
 چنانکه اقبال را داده بجا طرح بطرف قرصه بگو ال و طلب بر دم اندیش
 اما و ششخص بکریه چهار دانته آورده بظرافت گذارند خواسته که بجا
 و تدبیر معارضه عرض نموده این بکریه چهار دانته گرفته به بقال داده بفرایغ بانی
 حازم سفر و بهی طلب و شوم اندی فکر نمودم که فضیلت و مستحبت پناه
 و ششخص بکریه حضور لامع انور موقوفه سرور عرض نموده این بکریه با و بالا
 گرفته بکار و کار معارضه و این نیازمند بود و لا حاجی و در مطلق بکار

نظر شریف کند و این دو حضرت رضی الله تعالی عنهما باشند باز مندرج الطهاره
نقود و در نسخه از حضرت شیخ سید محمد و در متن این کتاب بر ملاک و در این
با محال حضرت رضی الله تعالی عنهما که این باز مندرج الطهاره
فرمودند که فقیر را چه کم که در این است و فقیر از آن کسی که تامل نیست
بست که در این است این سخن بشارت نامی با فقیر و از حضرت فیدل سغری و مظهر
از این سخن در این است در این و ظاهر بر این است که حضرت فیدل سغری
همان محاسن شیخ دوغ برای نویسنده آن حضرت رضی الله تعالی عنهما در وقت
نویسنده دوغ از حضرت رضی الله تعالی عنهما باز خطه در دل ندوین شریک باز مندر
نداشت که پس از این نام این نقدی داشته باشد این خطاب عام فرموده بود و در
حال که از روی سنده نوری نام این نقدی گرفته دوغ فاصله خود مابین سنده غلام
فرمودند تا به خطها مابین دو کلمات حضرت را از حدیث و بعضی از فقیر و در این
در این است که یکجا پس درستی که از حضرت رضی الله تعالی عنهما از نویسنده
دوغ ناروغ شد و شیخ دیگر و فاصله دوغ از دست مبارک آن حضرت رضی الله تعالی عنهما
گرفته سخن است که بنویسد از حضرت رضی الله تعالی عنهما آنرا از نویسنده دوغ ناروغ
فرمودند که این سال دوغ نقاد بخش بوده سال دوغ فاصله از دست آن شخص
نویسنده دوغ و در خطها مابین و بعضی از نویسنده است الله تعالی و بعضی از نویسنده

مکان عالم ازین کس بجایش مصلح و مرقع آن دولتین و ازین
 مرتب ازین شمس و قمر عارفین و کاملین و مقدر امیر الحق بدستگیر
 ملک و گویان از راه بر جلد ندارد و مصف شأن ناکس ندارد در شمار صفات
 شان چند راه ازین نیست فخر خرد و پاک شد و گویان بجای
 نیست مازاحان غایب و نهی جای در ای بحکم مکرمت میری و نهی
 بکار در درجه ایست افعال بد روی سپاس مظهر

ساز و ساز
 هر مشتاق مرحوم زید و یوسف بیکان و ازین بر سر پیران زید و مرحوم و دوسران
 و غلام بنی و قمار بخش بر دو ان از خلعت جمعیت از جناب زندگانی حضرت
 بر دستگیر یعنی الدنای غنی پوشیده بیک مرسلان خنک شده اند و بعد وفات پدر
 خود در مرلن حبس شده اسلو الیه که بجاوار در مبه این و دیگر دیات کرد و جواهر
 و لورامل دیوان اسلو الیه که بعد مرگ بر ملک خاندانیش مخدومیه پیران زید
 و مرحوم صبح الطغائی و غور و بداحت کردی و ت و خاطر داری که بیکانست غنی
 و بعد وفات بافقیر کفندی که از جناب بر دستگیر یعنی الدنای غنی برای
 خدمت و کن این حرف در حق ما مانده و بافقیر هم در حقیقت او را
 بخاک حضرت یعنی الدنای غنی عرض احوال او را میکرد و آخر الامر یکبار و او را
 کشید که اگر شما بجهت ترقی و کثرت کی کار خود میخواستید بخداست حضرت یعنی الدنای غنی
 ازین انما مل حارصت بکنید پس چه روز غلام قادر و قادر بخش بر دو برادران

ازین کس

تمام حضرت علی بن ابی طالب را در دنیا و آخرت
 بجا حال حاضر و بعد از آنکه غلام و در خدمت حضرت
 خدایتعالی بسیار است و عفو آن مرتبت شاه بدرالدین سید محمد
 بختیار است آن را نیز دارم در حق من بیاورند که جمیع دنیوی است
 پس آنحضرت را در دنیا و آخرت او را در خدمت و بجا است
 حق سبحانه و تعالی که در خود سازد بعد از آن که در دنیا و آخرت
 شکایت آنماست که از آنکه حضرت قبله من و در خدمت مبارک حضرت
 کریم و سواي جناب حضرت آن را نگه داری ندارم کلام عامی مردم
 شکسته با خود بخواند و الا صفات حضرت آن را پیش کلامت ظاهر کرد
 بر آن و خیر آن شده ام و غلام را بخواند عالی مرتبت و در خدمت
 بختیار و در خدمت توقع و امید و انتی بر جناب نامک حضرت آن را میدارم
 و حضرت آن را بشفقت و قهر یا کرمانه و الطاف و تواضع بسیار رساند
 زبان آنجا در میان خود و بجا است شهابخان مرحوم را در خدمت
 بود که نوراحه خوانی شد و او برکت و بمن ارشاد عالی در دارالحدیث
 شاه جهان آباد از رسید و ملاقات با شاه ظل سبحانی حاصل نمود
 روزی از امر شهابخان را در خدمت و بختیار و حضرت بختیار را یافت
 مطهر الدوله را در خدمت شهابخان بسیار در سرازیر و در خدمت و حکم طاعتی و بختیار
 افتد و است که در حق آنکه خبری از جمعیت بخش و است و در خدمت
 شرف و بختیار را در خدمت و بختیار که نوین را در خدمت و بختیار را در خدمت

در خدمت
 شهابخان

[illegible]

می رسد به خود که این را در پی بخار که در این سر هر چه
 خواهد آمد پس این خود است بویژه انوشیروان و معجزه
 و چشم چون فرزند بر این قطب است غایت الزمان
 و بار صید استی تا که بعد چند روز سطحی باشد فرم شود طعم
 گفت که این سر را که در پی بودیم خود در میان دست درم آگاه بودیم
 اندر این غلامان باقی اوم فقر المدحان افعال عبادی و بر سر او در آفرید
 بطرف غلامان خود داده است پس در خانه مذکور قطب بود و در میان
 که هر دو است این فقر است و این همان کدر فرستاد و در جواب
 که ما را از سر زشتی نیست حرف بود و در نامه ده خان
 بگوشت که این شخص را خواهد بکشند و این بر حسب است
 کرده اند از ناگه بر سر غلامان است و این به کجا و بطرف
 فرستاد و این غلامی را بکشند و فرستاد و این غلامی را
 از خان این غلامی را بکشند و فرستاد و این غلامی را
 که این غلامی را بکشند و فرستاد و این غلامی را
 فرستاد و این غلامی را بکشند و فرستاد و این غلامی را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز من گفتم که از این پیش آمده است و بر من در حق
میکردند و من مظلوم بودم از این که من را از حق محروم کردند
با دست اهل بر سر نالوان او محض آورده و رحمت و استغاثه
بغایت قنای و ادعای طوطی سر را حاش از فقر و تنگدستی بر آورده
و من گفتم که ای پادشاه از داده بر من محض را نالوان من است که از آن
و اما والله در حق خود بر من مکتوب آورده و در حق من مکتوب
بر این است که من و چون از زبان خدا شنیدم که من و طوطی این در
و پادشاه که باریده و منی سر زیده و منی که مانند گل خندان بر
دست من از یاد حقان فقرات روز محشر بر کمر و نقابت مبدل گشته
در منار ماغم زده کان مسخرین و ملال فرو بسته کفیم که در راه و طوطی
نمود بر حضرت علیه السلام تعالی عنه بود و منی که در حق من مکتوب
است که من فقر و کسالت عظیم باین غدا انهم معذب گشته و من
سند او کفایت ای برادر حضرت بر دست منی که از تعالی عنه این بر فقر
از خدا تعالی جل جلاله است اما بعضی فلان فقر و کسالت که تو هم از آن
واقع گشته و من خود گشته اند کفیم و این آن حبیب است که گفت اگر بود
چند فقره معطل ارفع اعدای من فقر و جرم این محرم بخش او فاحشه

[illegible]

چارهاست فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند
 شش در اینها که خوانده اند و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند
 چهار از طعام نوشته شعل کرده و دست نهادن بر آن خوردن و منکر فرمودند
 فرمودند که سما خورد و خورد و دست تا فارغ شدن فدام از شاول طعام
 سما بخار صفت حلو است نموده باندند و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند
 انحرش یعنی اندن و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند
 الدوی الموقن و موقن کل استند و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند
 منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند

نور و نور

و بنا بر اینست که از این ربیت حضرت سید محمد عارف رحمه الله علیه که از
 حوزات و اقرای حضرت سید محمد رحمه الله علیه بود و از حضرت
 فرمودند که ای بنابر صفت سید محمد رحمه الله علیه که از
 بودند و از حضرت سید محمد رحمه الله علیه که از
 گفتند که از حضرت سید محمد رحمه الله علیه که از
 از حضرت سید محمد رحمه الله علیه که از
 در بر اینست که از حضرت سید محمد رحمه الله علیه که از
 منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند و منکر فرمودند
 نور و نور نور و نور نور و نور نور و نور نور و نور نور

در این کتاب
 نور و نور

[illegible]

[illegible]

و صاحب آن حضرت رضی الله تعالی عنده آن مسئله پیش حدیث آن ظاهر کرد
 که نشانی از صاحب آن حضرت رضی الله تعالی عنده در روز و از راه علوه خفته بود
 می بینم که در آخر شب دو جوان بسیار خوب جنب یکمال حسن و جمال
 و خوشگل بر بس در بامیست و نعلت که بودین صورت او شان
 از سر نو باری و فرود آمدن می آید و در روی می آید او شان
 انوار را بی امید خفته و هوامیت و رخس در نظار آن علم بر می آید
 صورت آنکس او شان از رخ شگفتی است که از دیده می آید و نه کشیده و در روز
 راست آن به دو جوان آن پیکر و پیکر و پیکر و پیکر و پیکر و پیکر
 کجی بر از آب خورده در و از راه شعله و اندر پیکر و که ای جوانان شما
 که این وجه نام دارد و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر
 سوسن و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
 منور و افلاک و جوی که آری است و در مرد و توان سه دیده و نوری که در منور
 که نام دارد و حسن حسین است و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر
 حیانت و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر
 و نام بر فلک رفت و خورشید حیانت است و در پیکر و در پیکر و در پیکر
 در و در جهان و در و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر
 می آید و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر و در پیکر
 و در عالم ناموس و نعلت و در و در و در و در و در و در و در و در و در

که قطب المطالب غوث الزمان هرگز عاقل و غیر زنده اند و یادگار نام محمد مصطفی
اینی منبع لایزال نامشایی عالم علم عظیم معرّف عالم کرم مختار در کلام غریب تکلم
مختص نشین معشوقیت در بانی و سرارانی محبوبیت بسجای محمول و در
حق افزای این بطن برطنان رکن الحالت و این مختامی افعال مستقیم و مستجاب
محسوس التعمیر بر الطریقت معتمد عالم ملکوت و ملکوت و ملکوت و ملکوت
افشاده کان خاکسار غمره کان نیست بپناه ملک سالک نجیب بخش محمد با
جان پناه و در جهان مادی کبریا سجع المذنبان بیخ حضرت شیخ الفناج
والد و نیا شیخ علم العبد الحسن الحسنة الجاهل و نعمی العبد العاصی از حق پناه
نکار خفت یافته در ملک بقا علم و حدیث برافراخته به باد نه خفیه و خفیه
حکومت و سلطنت در جهان مبدی قدرت اوست و اهل است و نور
با کمال منور ذات حق سیمانه و در پوست آبریان معلوم و دانسته
که آن برود و جوانان معمر برود و سبب برآورد از آن در قلوب آمد و بود از آن
برود و شکر از آن اما این معقوبین شکر من حضرت امام حسن
رضی الله تعالی عنهما بودند و آن برود و سبب برآورد از آن عمل حضرت امیر
نقش آمده باشند و شنیده شده و با آن حضرت برآورد و
حکایت که با غیب نموده بود آن همه کل برادران و شریک نموده بود
نمای غیب در این عالم مانده بودند که این
صلی الله علیه و آله و سلم زیارات عابدین و پیغمبر

که چون محمد در صفات زنی ذات پاکش زنی ذات پاک
 صورتش در سنگت پاک مراش و لبش آید و خند تمام بذات خدا
 محمدیم کلامم فرد و زایل بود قطب من ازال زوی شده مشعل
 و در جهان بسند قطب افکار انداختن حق تراست از اسرار
 و بود و نبی همه ضیاء از او نفس یافت بذات عالم خود
 مانند بود و زنده و شمس خود جهان در دو کعبه است و از امان
 کسی که سید و پادشاه او اگر که بود زنده او هزاران ذلیلان از او
 زنی حق نیست و حق یافت سید و سید از دست حق نیست که از
 مشیطان و تقسم آید و زین و سلیم او بر کشد بدو که نور آدم غفور

مهرت نوروت

افغان و سیر فرید شواری که در سنگت بیایا حکمت بر سنگت
 و غیر الله تعالی سنگت حکمت پیش انفق بر تقویا که در انفق
 برای مرطالعه کردن افسه سوره نقیب علیه السلام نقیب حضرت
 غفران مرتبت حضرت محمد بریم جانبری قدس سره خواست کرده
 بعد از انجبار حضرت بر سنگت رضی الله تعالی عنیه غفر کرده و فرمود که نقیب
 سوره یوسف علیه السلام نقیب شیخ الاسلام غفران مرتبت امام
 المفسر حضرت امام قرانی رحمه الله علیه بر سره بسیار میرزا و دنیا چنانچه
 بگویند و فلان عالم بخت مطالع است نزد سوار اگر منتظر باشد خانه

و در پیش پادشاه خلیفه عزیز که در هر حال که در آن وقت بمطالعین می رسید
برگاه که بکسل پوشانی پوشیدن مالک حضرت یوسف علیه السلام
و خود هم سینه چشم بخت بدین استغفار را اعطای کردیم که در وقت ما
باز بخیر شد و کرده ایم که از ایشان در جای که طواریق و نظر در
دیدیم که حضرت یوسف علیه السلام بهمان لباسی که مالک بوش پندار
و بهمان صورتی که ایشان است و بدین الوارخ نور انبیا شد
همین هم خود را در سر او غریب منوثر می سازد و ماه مبارک حضرت در
حسن احوالی همان فرستاد بر خود و انکسار رفت و در لغ غار و به
شاه و پیر و پند سالتی که چندین هزاران بزرگواران در آن خانه عالم
بح و چو بدین محبت و در این روحی که در این محبت و در این
و مادر زانینج فرزند زنی در این محبت صورت و کمال معنی و طالع همان
مبارک زاننده والدین که انیس گفته شد و هو السمع العلم و سلیمه
مخلوقات و خلق و خلق بود و سرای بود و در این محبت و در این
رومی غیر جاه و طلال و حاکمیت و شکوک و فریب و نام و ملک و
و سخاوت و صورت و سیرت و در این محبت و در این محبت و در این
جایی که خود آن مادر حق و سلطان در این محبت و در این محبت
و حب عاشقانه در کلام حمید و در این محبت و در این محبت و در این
فرمود و در این محبت و در این محبت و در این محبت و در این محبت

و در این محبت و در این محبت و در این محبت و در این محبت

[illegible]

Handwritten signature: *W. J. ...*

مهرداد و دوست
 نو جوان از طرف ملک آنست که در شهر آمد و در مسجدی که متصل بقصر
 میباشد در خان افغان مرحوم جالندری وضع اینست سکونت گرفت پیش
 یک طالب علم فقیه خبر از آن میخواند و چند روز آن ساکن سپهر از قوم سادات
 عظام اهل طرفه حضرت حشمتیه در وقت نماز به احسنه در روز
 عر ایل میران خود و جوانان اهل دعا علیهم اجمعین و مجلسی مع جماع حکماء
 نامیده میکرد و هنگامی که در خان بزرگوری که متصل مسجد سکونت آن طالب
 فقه خوان بود مجلسی مع جماع مستندین آن طالب فقیه و از جماع وای سوسی
 صوفیان همانند لابن دعا شکان سوخته جلران شنیده گفت از صاحبان اهل

سلام و از شما بیخ نیکو این را میگویم که عالم گفت که از نزد ما
 خدایم آمد همان شب جمعه الحق بر کشته تخت بخت بخت با هم
 بزرگان قوم سادات عظام اهل جماع و دروخته کس قوم دیگر دعوت
 طعام فرادادند و حضرت میرزا سید محمد رضا علی علیه الله انجم دعوت
 کرد و اکثر بنویسند و باز بفرع متناهی عرض باز عرض نمودند
 مرحوم عرض کرد که با حضرت قبله دعوت طعام سفر خدایم در کرده است قبول
 باید کرد پس برای باس خاتم حلقه دعوتش قبول نمود و فتیله در دست
 علم ندانم در درگاه عرصه جهان برای تقویت علوم و دین و دنیوی با
 عالم را فرادادند از دکان دیوانه سرزده همه صاحبان مدعو را برده است
 مسجدی که خود سکونت در آن است داشت بنیاد و یک سید یک سید
 خود را بزمه خود برده بود انصاری زاده محمد و سیدان که آغاز نهادن
 اجماع گفت که با حضرت انصاری زاده را بمن بدهند تا از صاحب زاده بدارند
 خاموش گردانم و در طعام برای آن بیارم پس انصاری زاده را از خود
 برداشته از اندرون مسجد بیرون شد و در مسجد قفل زده بند کرد و از جای
 آورده صاحب زاده را در محض مسجد زده خود مشیر بر نه در دست گرفته
 که قفل بکشد و کلید بر بزه قفل داشت که سبب بخت و شانس است و کلام
 و سبب عفت استی از زده بر اندام حبش از افتاد دست ناما کس بر کلید
 و قفل فرار میکردند و اکثر مردم از قوم افتادان و بافته گان و در قوم
 دیگر و ملک آن مسجد کس بودند اما بقادرت ناکاه و در میان قوم

بافته و امانت

ما فیہ وای کفر کرد و نیز ند که طعن سخریه و زمین مسجد نده
و آن حق در حق زین و در دست گرفته پس از آنکه
از طعن دست می کشد و نام بدین ناما کس طعن و نیز در نمی آید
ظاهر است که این صاحب زاده فرزند حضرت میر و شکر است
صاحب زاده را برادر ایشان در بعل خود گرفت و دیگری آن را برادر بخت را بر
که ای اهل اسلام همه می دانند که زاد و بوم کس در اینجا آورده است
یک شبهه مال الله و حق نشی و اوج خوان او از داد که ای اهل اسلام
تا آنکه غیر در حق ندید و در مسجد را بخت می پس آن بختی را
رفته حکم شده و در مسجد بخت و ندان همه صاحبان از اندرون مسجد
آمدند و حضرت میر و شکر یعنی الله تعالی به طرف و لب خانه خود رفت
از آنی داشت آن همه صاحبان گفتند که با حضرت انور که حق را از
پس تقدیر داده بر وید آنحضرت فرمود که من راجع نکند و حق را
آن را خواهد پس رفت آنحضرت یعنی الله تعالی آن همه صاحبان
از آن پس نزد واده نزدیک خوان مشهور خانه خانه کرده اند و از این
و اما علم او از زنده طعن گرفته گفت بر و از این مشهور بانداری بگریز شود
که صاحبان را باز از صدقه و انوار رسیده و ندیده بختی آن فوضه را و
است مانند و دانداری آن روی در بای باده و در قصه بدل ای آباد از و نگاه
و از میدان بهار و توخت تمام سال که میر خاندن بر و از اس با تمیز
و در صدقه شده ام که یک شخص احمق از فضیلت ما که کلاست و شکاه
حضرت میر و شکر یعنی الله تعالی بختی که با الله می آید کرده است

السعدي التوفيق وهو على كل شيء قدير
 كرويه من حروفها در عقوبت هر حرفی باشد چنانچه که کند
 با و آن خداوندی از جان و دل در میان دو جهان بدی که بی عطا
 عطا **وصفت عاتقها**

چه دانی که ای سبوی سنان از هر جهت زور انوری ای ای هم
 نبشت پاک غدا بعد بر روی زنده یکسوی و با حق مقرب
 زنی رقص شنان سبز خورشید و فانی در درستان و در جهان
 نزارند تمام خود بالیده شایم سار و صل و فی و ای و منو
 بیکر از حالت آن عزیز که هر یک خدا را به عین میاور و انوار
 بر مجلس که فردا نوی خوار و خیزد و دانی که نزد خداست
 برگاه حق عالیه است نو بخت کار و صبر و غیره
 تسلیم بخود تو مرغی را بهیچ استند استند کرد و انوری که
 نفس اماره را بیرونی مدبری است چنانچه سلمه که در
 مخالف آگاه معرفت باه مقبول بارگاه حضرت باری حضرت عبد
 انوار میگویند ای عبد العزیز نور انوار با خود در آری از یک
 و گزیده از شک بکنی ابتدا روزی بر یک گو نوشته و
 در شهری که حضرت امام المفسرین و المفسرین علی الملک و العزیز
 امام محمد رعی الدفلا علیه سکونت پیدا میکنند و از آن شهر
 اطوار ظاهرش از اراستگی بر جاسته و بالفتش برینستند و نوشته بر آینه

اندوه نیست بلکه حال مشهور گردنوا می آن بسبب گمان باطن خود مثل
 بیایان انگشت نماند و نیز اتفاقاً از دیدن این حضرت خواست که بیاید
 آنقدر بود که علامت علم شاکر در شکم حضرت امام بحضرت علی آمد که با حضرت
 خود حضرت آن آن بجز علی ای امام وقت آنی رفتی حضرت خود نشانی
 لدیق و مناسب است در جوابش فرمودند که ملائق مرا نیست اگر اهل کمال آن
 چیزی نمانده از در گشودم و الله نقصان هم نخواهد شد چون تیر راه رسیده
 باز آن طالب علم نزد حضرت امام عرض کرد که با حضرت من دوستم
 از خواهم برسد اگر جواب آن دو سده مدبر است و راست گفت پس حال
 و صاحب بزرگ معلوم خواهد شد و الله ناقص حضرت امام مشغول گردید که
 خوشبخت و خوشای بی در دیده ملائق شده نیست آن طایفه
 سبب مخورس طالع از نمودن حضرت امام باز نماند پس فقر سوال آن
 که با حضرت و یک مسدود ایشان می رسم فقر گفت که در علم و با فقر و حضرت
 کجا اندام خود است از خود علامت علم پسند باز آن طایفه علم نیست
 که سوار شدند جواب اینجمله از زبان این آن است که من متنبه
 فقر گفت که چگونه است این جواب را که گفت که در روز قیامت
 حاضر گویا که کوه خواب فقر گفت در میان نظر و آن که حضرت متنبه
 شده در سوار خانم می شود باز آن طایفه علم گفت که سوار نشدند و یک
 دارم با زبان انقدر بزرگ و واقعه از علم ظاهر کرده گفت که خود شما آنهم
 خواب و خواب که از کوه یک شتره می شود گفت که در یک شتر و در یک کوه
 می قرار این فقر گفت و نظر و غضب بر آن طایفه علم از حضرت

جلد ہجرت میان فقیر و از خانہ مسلم آباد شدہ مسکین فقیر کو

حضرت امام دیرعلی ای امام ایمان ایبرار بنو محمدیم السلام

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بعد از روزگار دیوانه و سرگشته و در راه عالم و دنیا بختگاه

شک باد وانی سوز و اندام و زانایم و صبور است و ای سوز و ویر

طالع مسیحی و طالع مسلمان

برای تهیه این کتاب، نویسنده به کمک و راهنمایی آقایان دکتر...

100

مجلس العلماء، مامور به جمع و تدوین کتب و اسناد تاریخی و علمی است.

مجلس عمومی

شماره پنجم - سال اول - ۱۳۳۱

فوق

و کما فی بعض ما روای و کما فی بعض ما روای

وہ اللہ کے انجمن میں رہیں اور وہ اللہ کے فضل سے رہیں

وَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَالْجَوَابِ

بسمه تعالی این کتاب را به مناسبت روز دانشجو تقدیم می‌نمایم

سیدم نثار شریف برادر کرامت الله سید کو برادر اور مریدان و وفات اقدس

مذکور شد که ما زواریان ستم بازوار غیبی را که ای فاضل شیرکافی

دراز شدند نهاد دو باره بسیار دراز و طر شدند و به یاد صحرانوار
 و شادان و باز یافتند و غنای عالم انوار و به یاد صحرانوار

ریاست دہات نائبی سورت و غوغا در عالم انوار اسرار جامع میرزا محمد

[illegible]

۱- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۲- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۳- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۴- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۵- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۶- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۷- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۸- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۹- زانش بود مطلق اسم او بگویم
 ۱۰- زانش بود مطلق اسم او بگویم

لقد

